مرکز حقایق اسلامی

سلسله پژوهش های اعتقادی

۱

ازدواج ام کلثوم با عمر

بررسی و نقد

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بسم الله الرحمن الرحیم

ازدواج ام کلثوم با عمر

نویسنده:

السید علی الحسینی المیلانی

ناشر چاپی:

الحقایق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ازدواج ام کلثوم با عمر

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی‌میلانی، علی، ۱۳۲۶ -

عنوان قراردادی : ترویج ام‌کلثوم من عمر. فارسی.

عنوان و نام پدیدآور : ازدواج ام‌کلثوم با عمر/علی حسینی‌میلانی.

مشخصات نشر : قم: حقائق اسلامی، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۱۵۲ ص.

فروست : سلسله پژوهش‌های اعتقادی؛ ۱.

شابک : ۷-۴۵-۲۵۰۱-۹۶۴

یادداشت : فیپا

موضوع : ام کلثوم‌بنت علی س)، - ۵۴؟ق. -- سرگذشتنامه.

رده بندی کنگره : BP۵۲/۲/الف۵ح ۵۰۳۴۱ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م‌۸۵-۲۹۰۴۹

مقدمه

سرآغاز

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

سرآغاز

. . . آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوّت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکّه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیرهٔ العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجّه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای منّان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دینِ مورد پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلّی اللّه علیه وآله، ـ با توطئه هایی از پیش مهیّا شده ـ مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیّر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را ـ که همچون آفتاب جهان تاب بود ـ پشت ابرهای سیاه شکّ و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرَرْبار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله، توسّط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سیّد مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علاّمه حلّی، قاضی نوراللّه، میر حامد حسین، سیّد شرف الدین، امینی و . . . همچون ستارگانی پرفروز می درخشد ;چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین واقعیّات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند . . .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رَسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت اللّه سیّد علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیاء آثار پُربار و گران سنگ آن محقّق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، نشر و ترجمه آثار معظّمٌ له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّمٌ له است که اینک" فارسی زبانان "را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّهٔ اللّه الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف قرار گیرد. مرکز حقایق اسلامی

درآمد

درآمد

هدف از نگارش این کتاب، پژوهشی پیرامون روایات ازدواج امّ کلثوم ـ دختر امیر مؤمنان علی علیه السلام ـ با عمر است. رویدادی که همواره گروهی برای انکار وقایع تلخ و حوادث ناگوار صدر اسلام در رابطه با حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام بدان استدلال می کنند و می گویند:

اگر آنچه مشهور است که عمر به خانه حضرت علی علیه السلام هجوم آورد و منجر به شهادت حضرت صدّیقه علیها السلام گردید ;صحّت داشت، چنین ازدواجی صورت نمی گرفت، ولی این ازدواج واقع شده ;از این رو، آن حوادث، اصلی ندارند و بین حضرت علی علیه السلام و عمر رابطه حسنه برقرار بوده است . . .

این نوشتار تحقیقی درباره روایات ازدواج امّ کلثوم با عمر است تا معلوم گردد که آیا استدلال مذکور تمام است و یا پوچ و بی حاصل می باشد؟

بدیهی است که چنین استدلالی وقتی مجال طرح دارد که:

۱ ـ اصل موضوع تمام باشد. یعنی حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام دختری به نام امّ کلثوم داشته باشد. پس اگر اصلاً همچو دختری وجود نداشته، یا از حضرت زهرا علیها السلام نباشد ـ آن سان که برخی از علما قائل هستند ـ استدلال مذکور ناتمام خواهد بود.

۲ ـ اطلاق وقوع ازدواج بین امّ کلثوم و عمر، به صرف اجرای خطبه عقد، جایز باشد. پس اگر وقوع ازدواج بین آن دو، منوط به تحقّق عمل زناشویی باشد، این استدلال دوباره ناتمام خواهد شد و خواهید دید که دلیل معتبری بر وقوع عمل زناشویی وجود ندارد.

۳ـ استدلال به این ازدواج بـا فرض تمامیّت موضوع، وقتی موجّه خواهـد بود که این ازدواج با کمال میل و رغبت واقع شـده باشـد. پس اگر ـ آن سان که در روایات فریقین آمـده است ـ ثابت شـد که این ازدواج با ارعاب، تهدید و فشار صورت گرفته است، هرگز استدلال به آن تمام نخواهد بود. بلکه این واقعه، مورد دیگری از موارد مظلومیّت اهل بیت علیهم السلام محسوب خواهد شد.

بخش یکم: راویان خبر و روایات آنان

۱. روایات ابن سعد در «الطبقات الکبری»

بخش یکم

راویان خبر و روایات آنان

یکی از روایـات مشـهور در بین اهل سنّت، روایتی است که بر اساس آن ادّعا گردیـده که «امیر مؤمنان علی علیه السلام دخترش امّ کلثوم علیها السلام را به ازدواج عمر بن خطّاب درآورده است». آنان این روایت را در کتاب هایشان نقل کرده اند و ما اصل آن را از مشهورترین کتاب هایشان نقل می نماییم:

۱. روایات ابن سعد در «الطبقات الکبری»

قـدیمی ترین راوی و ناقل این روایت ـ تـا جایی که ما می دانیم ـ محمّـد بن سـعد بن مَنیع زُهْری ـ درگذشـته ۲۳۰ ـ نویسنده کتاب «الطبقات الکبری» است. او در این کتاب، چند روایت را در این موضوع نقل می نماید که بدین قرارند:

روایت یکم: امّ کلثوم، دختر علی بن ابی طـالب بن عبـدالمطَّلِب بن هـاشم بن عبـدمناف بن قُصَـی ;مادرش فاطمه، دختر رسول خـدا صلّی اللّه علیه وآله بود که مادر او خدیجه، دختر خُوَیْلِد بن اسد بن عبدالعُزّی بن قُصَی بود.

او هنوز دختر نابـالغی بود که عمر بن خطّاب او را به همسـری گرفت. ثمره این ازدواج یک پسـر به نام زیـد و یک دختر به نام رقیّه است. امّ کلثوم همسر عمر بود تا این که او کشته شد.

پس از عمر، عون بن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطَّلِب او را به همسری خود برگزید(!!)(۱ ;)ولی عون نیز درگذشت.

سپس برادر عون، محمّد بن جعفر بن ابی طالب همسر او شد(!!). او نیز درگذشت.

آن گاه برادرش عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب، پس از وفات خواهرِ امّ کلثوم، زینب دختر علی بن ابی طالب، او را به همسـری خود درآورد. امّ کلثوم در این باره می گفت: من از اسـماء بنت عُمَیْس شـرم دارم که دو پسـر او نزد من مُردنـد و من برای این سوّمی بیم دارم(!!).

با این حال، امّ کلثوم در خانه عبداللّه بن جعفر درگذشت و از هیچ یک از آن ها فرزندی به دنیا نیاورد(!!).

روایت دوّم: انس بن عیاض از جعفر بن محمّـد (امام صادق علیه السـلام) از پـدر بزرگوارش نقل می کند که حضـرتش فرمود: عمر بن خطّاب، از امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب خواستگاری کرد.

علی اظهار داشت: من دخترانم را برای پسران جعفر نگه داشته ام.

عمر گفت: ای علی! او را به ازدواج من درآور، به خدا سوگند! در روی زمین مردی را سـراغ ندارم که همنشـینی و حُسن صحبت با او را همانند من رعایت کند(!!).

علی در پاسخ فرمود: این کار را انجام می دهم(!!).

آن گاه عمر به جایگاه مهاجرین ـ که بین قبر و منبر رسول خـدا صلّی اللّه علیه وآله بود و علی، عثمان، زبیر، طلحه، عبـدالرحمان بن عوف آن جا می نشستند و هر گاه خبری از گوشه و کنار به عمر می رسید، به نزد آن ها می آمد و ایشان را آگاه می کرد و درباره

آن با ايشان مشورت می كرد ـ رفت و گفت: به من تهنيت بگوييد.

آن ها به او تهنيت گفته و پرسيدند: ای امير مؤمنان! برای چه كسی به تو تهنيت بگوييم؟

گفت: برای دختر علی بن ابی طالب.

سپس آن ها را از قضيّه آگاه ساخت و گفت: پيامبر صلّی اللّه عليه وآله فرمود:

«كلّ سبب و نسب منقطع يوم القيامهٔ إلاّ سببی ونسبی؛»

«هر پيوند خويشاوندی ـ نسبی باشد يا سببی ـ در روز رستاخيز گسسته خواهد شد، جز نسب و خويشاوندی من».

من با پيامبر همنشين بودم و دوست دارم كه اين ـ خويشاوندی ـ هم برقرار باشد.

روايت سوّم: وكيع بن جَرّاح از هُشام بن سعد از عطاء خراسانی نقل می كند كه:

عمر برای امّ كلثوم دختر علی، چهل هزار]درهم[مهريّه قرار داد(!!).

روايت چهارم: محمّد بن عمر واقدی و ديگران گفته اند: هنگامی كه عمر بن خطّاب، از دختر علی خواستگاری كرد، علی فرمود: ای امير مؤمنان! او دختربچّه است.

عمر گفت: به خدا سوگند! هدف تو اين نيست ;ولی من می دانم كه هدف تو چيست!

پس از آن علی، امّ كلثوم را خواست. پس او را آماده كردند و آراستند(!!) آن گاه حضرتش پارچه ای خواست و آن را تا كرد و به امّ كلثوم فرمود: با اين پارچه به نزد اميرالمؤمنين برو و بگو:

پدرم مرا فرستاد و سلام رساند و گفت: اگر پارچه را پسنديدی، آن را بگير وگرنه آن را باز گردان(!!).

وقتی امّ كلثوم نزد عمر آمد، عمر گفت: خدا به تو و به پدرت بركت دهد، من پسنديدم.

امّ كلثوم به نزد پدرش بازگشت و گفت: او پارچه را باز نكرد و جز من، به چيز ديگری نگاه ننمود(!!).

پس از آن، علی، امّ كلثوم را به ازدواج عمر درآورد و او پسری به نام زيد برايش به دنيا آورد.

روايت پنجم: وكيع بن جَرّاح از اسماعيل بن ابی خالد از عامر شَعْبی روايت كرده است كه:

زيد بن عمر و امّ كلثوم دختر علی، هر دو مُردند. ابن عمر با چهار تكبير بر آن دو نماز گزارد و زيد را در سمتی كه خودش ايستاده بود و امّ كلثوم را در سمت قبله قرار داد و نماز خواند.

روايت ششم: عبيداللّه بن موسی گويد: اسرائيل از ابی حصين از عامر نقل می كند كه:

ابن عمر بر امّ كلثوم دختر علی و پسرش زيد نماز خواند و زيد را در سمت خود قرار داد و بر آن دو چهار تكبير گفت.

نظير همين روايت را وكيع بن جَرّاح از زيد بن حبيب از شعبی نقل كرده و افزوده است: به هنگام نماز، حسن و حسين پسران علی، محمّد بن حنفيّه، عبداللّه بن عبّاس و عبداللّه بن جعفر پشت سر ابن عمر بودند.

روايت هفتم: عبيداللّه بن موسی و اسرائيل از جابر، از عامر شَعْبی نقل كرده اند كه:

عبداللّه بن عمر به هنگام نماز بر جنازه زيد بن عمر بن خطّاب چهار تكبير گفت و حسن و حسين پشت سرش بودند. اگر او صلاح می دانست كه بهتر است بيشتر تكبير گويد، تكبير بيشتری می گفت.

روايت هشتم: عبيداللّه بن موسی از اسرائيل از سُدّی از عبداللّه بن بَهیّ نقل می كند كه:

من شاهد بودم كه ابن عمر بر امّ كلثوم و زيد بن عمر بن خطّاب نماز گزارد و زيد را در سمتی كه امام می ايستد، قرار داد و حسن و حسين شاهد بودند.

روايت نهم: وكيع بن جَرّاح از حَمّاد بن سَلَمه نقل می كند كه عمّار بن ابی عمّار ـ مولی(۲) بنی هاشم ـ می گفت:

من در آن روز حاضر بودم كه سعيد بن عاص ـ كه در آن زمان امير مدينه بود ـ بر آن دو نماز گزارد و هشتاد نفر از اصحاب محمّد

صلّی اللّه علیه وآله پشت سرش بودند.

روایت دهم: جعفر بن عون از ابن جُریج از نافع نقل می کند که:

جنازه امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب ـ همسر عمر بن خطّاب ـ و پسرش زید برای نماز آورده شد. در آن روز سعید بن عاص امام بود.

روایت یازدهم: عبداللّه بن نُمیر از اسماعیل بن ابی خالد از عامر نقل می کند که:

ابن عمر بر جنازه برادرش زید و جنازه امّ کلثوم دختر علی، نماز گزارد. جنازه آن دو در یک تابوت بود و جنازه زید در سمت نزدیک به امام قرار داشت(۳).

(۱) در مقابل ترجمه عبارات مندرج در منابع اهل سنّت که محل تأمّل و دقّت نظر می باشند، علامت (!!) را نهاده ایم.

(۲) بنده آزاد شده را «مولی» می گویند.

(۳) الطبقات الکبری: ۸ / ۳۳۸ ـ ۳۴۰.

۲. روایات دُولابی در کتاب «الذرّیهٔ الطاهره»

۲. روایات دُولابی در کتاب «الذرّیهٔ الطاهره»

از دانشمندان دیگری که در این زمینه، روایاتی نقل کرده اند، ابو بُشر دولابی، درگذشته ۳۱۰ است. وی در کتاب «الذرّیهٔ الطاهره» در بخش مربوط به امّ کلثوم دختر فاطمه علیها السلام دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله، روایاتی چند به قرار ذیل نقل کرده است:

روایت یکم: دُولابی گوید: از احمد بن عبدالجبّار شنیدم که می گفت: از یونس بن بُکِیر شنیدم که او از ابن اسحاق شنیده بود که فاطمه دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله، از علی بن ابی طالب، سه پسر به نام های حسن، حسین و مُحسن ـ که مُحسن در دوران کودکی از دنیا رفت ـ و دو دختر به نام های امّ کلثوم و زینب به دنیا آورد.

روایت دوّم: ابن اسحاق گوید: عاصم بن عمر بن قَتاده برای من این گونه روایت کرد: عمر بن خطّاب از علی بن ابی طالب، دخترش امّ کلثوم را خواستگاری کرد.

علی رو به او کرده و گفت: او کوچک است.

عمر گفت: نه، به خدا سوگند! این نیست . . .(۱) بلکه تو می خواهی مرا از این کار باز داری، اگر آن طور است که تو می گویی، او را به نزد من بفرست.

علی بازگشت و امّ کلثوم را خواست و پارچه ای به او داده و گفت: این را به نزد امیرالمؤمنین ببر و بگو: پدرم می گوید: این پارچه به نظر شما چه طور است؟

امّ کلثوم پارچه را برد و پیام پدرش را به عمر رساند. عمر بازوی او را گرفت(!!)، ولی امّ کلثوم دستش را از دست عمر کشید و گفت: رهایم کن.

عمر دست او را رها کرد و گفت: چه خوش اندام و ظریف ؛(!!)برو به او بگو: عجب خوب . . .(۲) و زیباست(!!). به خدا سوگند! آن طور که تو گفتی، نیست.

پس از آن علی او را به ازدواج عمر درآورد.

روایت سوّم: احمد بن عبدالجبّار از یونس بن بُکِیر، از خالد بن صالح از واقد بن محمّد بن عبداللّه بن عمر از بعضی از خویشانش نقل می کند که:

عمر بن خطّاب از علی بن ابی طالب، دخترش امّ کلثوم را ـ که مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله بود ـ خواستگاری کرد.

علی به او فرمود: او اولیای دیگری نیز دارد، باشد تا از آن ها اجازه بگیرم. آن گاه حضرتش نزد پسران فاطمه علیها السلام آمد و قضیّه را برای آن ها بازگو کرد.

آن ها گفتند: او را به ازدواجش درآور.

علی، امّ کلثوم را ـ که در آن هنگام دختربچّه ای بود ـ صدا زد و گفت: به نزد امیرالمؤمنین برو و به او بگو: پدرم به تو سلام می رساند و می گوید: ما حاجتت را که خواسته بودی، برآوردیم.

پس]از آن که امّ کلثوم به نزد عمر رفت و پیام پدرش را رساند [عمر او را گرفت و به خود چسبانید(!!) و گفت: من امّ کلثوم را از پدرش خواستگاری کردم و پدرش او را به ازدواج من درآورد.

به عمر گفتند: ای امیرالمؤمنین! منظورت چیست؟ او که دختربچّه کوچکی است؟!

عمر گفت: از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شنیده ام که می گفت:

«کلّ سبب و نسب منقطع یوم القیامهٔ إلاّ سببی ونسبی؛»

«هر پیوند و خویشاوندی در روز رستاخیز گسستنی است، جز پیوند و خویشاوندی با من».

من می خواستم بین من و رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله پیوند خویشاوندی و دامادی باشد.

روایت چهارم: عبدالرحمان بن خالد بن منیع گوید: حبیب ـ کاتب مالک بن انس ـ از عبدالعزیز دَراوِردی از زید بن اسلم از پدرش ـ که از موالی عمر بن خطّاب بود ـ نقل می کند که:

عمر از علی بن ابی طالب، امّ کلثوم را خواستگاری کرد. علی با عبّاس، عقیل و حسن مشورت کرد.

عقیل عصبانی شد و به علی گفت: سپری شدن روزها و ماه ها فقط در عدم بصیرت تو در کارت می افزاید. به خدا سوگند! اگر چنین کنی، قطعاً چنین و چنان خواهد شد.

علی به عبّاس گفت: به خدا سوگند! این سخنان او خیرخواهانه نیست، ولی تازیانه عمر او را به آن چه می بینی، واداشته است(۳).

آن گاه حضرتش رو به عقیل کرد و فرمود: ای عقیل! به خدا سوگند! این به خاطر رغبت و تمایل به تو و نظرت نیست، بلکه عمر بن خطّاب به من خبر داد که از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شنیده است که حضرتش فرمود:

«کلّ سبب و نسب منقطع یوم القیامهٔ إلاّ سببی ونسبی؛»

«هر پیوند ـ نسبی و سببی ـ در روز رستاخیز گسستنی است، مگر پیوند نسبی و سببی من».

روایت پنجم: عبدالعزیز بن منیع از ابو الدرداء مَرْوَزی از خالد بن خِداش ؛همچنین اسحاق بن ابراهیم بن محمّد بن سلیمان بن بلال بن ابی الدردای انصاری از ابو جماهیر محمّد بن عثمان نقل کرده است که:

عبداللّه بن زید بن اسلم از پدرش، از جدّش روایت کرده است که عمر بن خطّاب، امّ کلثوم، دختر علی بن ابی طالب را با چهل هزار درهم(!!) مهریّه، به ازدواج خود درآورد.

روایت ششم: ابو اُسامه عبداللّه بن محمّد از حَجّاج بن ابی منیع از جدش از زُهری روایت کرده است که:

عمر بن خطّاب، امّ کلثوم دختر علی از همسرش فاطمه را به ازدواج خود درآورد و از او پسری به نام زید متولّد شد.

روایت هفتم: احمد بن عبدالجبّار از یونس بن بُکِیر، از ابن اسحاق روایت کرده است که:

عمر بن خطّاب، امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب را به ازدواج خود درآورد و او پسری به نام زید و دختری را به دنیا آورد و عمر در زمان او مُرد.

روایت هشتم: ابو اُسامه عبداللّه بن محمّد حلبی از حَجّاج بن ابی منیع، از پدرش از زُهْری روایت کرده است که:

بعد از عمر بن خطّاب، عون بن جعفر بن ابی طالب، امّ کلثوم را به همسری گرفت(!!) و او فرزندی از عون به دنیا نیاورد، تا از دنیا رفت.

روایت نهم: احمد بن عبدالجبّار از یونس بن بُکِیر از ابن اسحاق روایت کرده است که:

هنگامی که عمر، همسر امّ کلثوم دختر علی، از دنیا رفت، امّ کلثوم به ازدواج عون بن جعفر درآمد(!!) و عون نیز در دوران حیات او درگذشت و فرزندی از عون به دنیا نیاورد.

روایت دهم: ابن اسحاق گوید: پدرم اسحاق بن یَسار از حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب نقل کرده است که:

آن گاه که امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب، از عمر بن خطّاب بیوه شد، برادرانش حسن و حسین به نزد او آمدند و گفتند: تو کسی هستی که به سروری زنان مسلمان و دخترِی بانو و سرور آن ها شناخته شده ای. به خدا سوگند! اگر اختیارت را به علی بسپاری، قطعاً تو را به ازدواج یکی از یتیمانش درمی آورد(!!) و اگر بخواهی که به مال و ثروت فراوان دست یابی، حتماً خواهی رسید.

به خدا سوگند! هنوز از جایشان برنخاسته بودند، که علی در حالی که بر عصایش تکیه کرده بود، رسید. نشست و حمد و ثنای خدا را به جای آورد، سپس منزلت و شأن آنان در نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله را بیان کرد و گفت: ای فرزندان فاطمه! از منزلت و شأن خودتان آگاهید و می دانید که من شما را به خاطر موقعیتتان نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله و خویشاوندی با او، بر سایر فرزندانم برتری داده ام.

آن ها گفتند: راست گفتی، خدا رحمتت کند، و خداوند از جانب ما به تو پاداش خیر دهد.

علی رو به دخترش کرد و گفت: دخترم! خداوند امر تو را در اختیار خودت قرار داده، ولی من دوست دارم آن را در اختیار من بگذاری.

امّ کلثوم گفت: پدرجان! به خدا سوگند! من هم زنی هستم و به آن چه که زنان تمایل دارند، رغبت دارم(!!)، دوست دارم آن گونه که زنان از دنیا بهره مند می شوند، بهره ببرم(!!)، می خواهم خودم در این مورد تصمیم بگیرم.

علی گفت: دخترم! به خدا سوگند! این نظر تو نیست، بلکه این نظر این دو نفر است(!!).

سپس از جای خود برخاست و گفت: یا این کار را انجام می دهی، یا دیگر با هیچ یک از این دو، سخن نخواهم گفت(!!).

حسن و حسین، لباس حضرتش را گرفتند و گفتند: پدرجان! بنشین، به خدا سوگند! ما توان دوری از تو را نداریم.

سپس به امّ کلثوم گفتند: امر ازدواجت را به او واگذار کن.

امّ کلثوم گفت: چنین کردم.

علی گفت: من تو را به ازدواج عون بن جعفر ـ که نوجوانی است ـ درمی آورم.

پس از آن، علی به نزد امّ کلثوم بازگشت و چهار هزار درهم برای او آورد، سپس برای پسر برادرش پیغام داد و امّ کلثوم را به نزد او فرستاد.

حسن بن حسن گوید: به خدا سوگند! از آغاز آفرینش تا کنون، عشقی به سان عشق او به عون سراغ ندارم.

روایت یازدهم: ابو اسحاق، ابراهیم بن یعقوب بن اسحاق جوزجانی از یزید بن هارون از حَمّاد بن سَلَمه از عمّار بن ابی عمّار روایت کرده است که:

امّ کلثوم دختر علی و زید پسر عمر، هر دو مُردند. ما آن دو را کفن کردیم و سعید بن عاص بر آن ها نماز گزارد و حسن و حسین و ابو هریره پشت سر او بودند.

روایت دوازدهم: ابراهیم بن یعقوب از یزید بن هارون، از اسماعیل بن ابی خالد روایت کرده است که:

در نزد عامر در مورد چگونگی برگزاری مراسم نماز بر جنازه های مردان و زنان سخن به میان آمد.

عامر گفت: وقتی آمدم، عبداللّه بن عمر بر برادرش زید و مادر او امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب، نماز می خواند(۴).

(۱) در نسخه چاپ شده کتاب، در این جا چنین آمده است: «این جا کلمه ای است که خوانده نمی شود»!؟ ولی اصل عبارت این است: «نه، به خدا سوگند! هدف تو این نیست».

(۲) در این جا در نسخه چاپ شده، آمده است: «در این جا کلمه ای است که خوانده نمی شود»!؟ ولی در روایت محب الدین طبری هیچ کلمه ای وجود ندارد.

(۳) از جمع میان روایات معتبر و عبارات فوق، چنین برمی آید که حضرت علی علیه السلام با این ازدواج مخالف بودند و عقیل به دلیل تهدید عمر، خواستار تحقّق این ازدواج گردیده است و عصبانیّت او نیز به همین دلیل می باشد.

از این رو، حضرت امیر علیه السلام موافقت وی با این ازدواج را «خیرخواهانه» قلمداد نفرموده اند.

البتّه جای تعجّب و مایه شگفتی است که در ادامه نقل مذکور، مشاهده می نماییم که موضع گیری امیر مؤمنان علی علیه السلام به یک باره تغییر یافته است ;آن هم نه به دلیل تهدید عمر ;بلکه به دلیل تمایل عمر به انتساب با رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله(!!).

(۴) الذرّیهٔ الطاهره: ۱۵۷ ـ ۱۶۵.

۳. روایت حاکم نیشابوری در «المستدرک»

۳. روایت حاکم نیشابوری در «المستدرک»

حاکم، ابو عبداللّه نیشابوری، متوفّای سال ۴۰۵، در این زمینه فقط یک روایت را بدین گونه نقل کرده است:

حسن بن یعقوب و ابراهیم بن عصمت ـ که هر دو عادل هستند ـ از سَرّی بن خُزَیمه، از مُعَلّی بن اسد(۱) از وُهَیب بن خالد، از جعفر بن محمّد [یعنی امام صادق علیه السلام] از پدرش، او از علی بن حسین روایت کرده است که حضرتش فرمود: عمر بن خطّاب، امّ کلثوم را از علی خواستگاری کرد و گفت: او را به ازدواج من درآور.

علی فرمود: او را برای پسر برادرم، عبداللّه بن جعفر نگه داشته ام.

عمر گفت: او را به ازدواج من درآور! به خدا سوگند! هیچ کس شأن او را رعایت نمی کند، آن سان که من رعایت می کنم(!!).

علی او را به ازدواج عمر درآورد.

عمر به نزد مهاجرین آمد و گفت: آیا به من تهنیت نمی گویید؟

آن ها گفتند: برای چه کسی ای امیر مؤمنان؟!

او گفت: برای امّ کلثوم دختر علی و دختر فاطمه بنت رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله. من از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شنیدم که می گفت:

«کلّ سبب و نسب منقطع یوم القیامهٔ إلاّ سببی ونسبی;»

«هر پیوند و خویشاوندی در روز رستاخیز گسستنی است، مگر پیوند و خویشاوندی من».

و من دوست داشتم که بین من و رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله پیوند و خویشاوندی برقرار باشد.

حاکم پس از نقل این حدیث می گوید:

این حدیث، از نظر سندی صحیح است، ولی بُخاری و مُسلم آن را روایت نکرده اند(۲). (۱) در متن المستدرک آمده است: «مُعَلّی بن راشد» و آن غلط است.

(۲) المستدرک: ۳ / ۱۵۳، معرفهٔ الصحابه (مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شماره ۴۶۸۴).

۴. روایات بیهقی در «السنن الکبری»

۴. روایات بیهقی در «السنن الکبری»

ابو بکر بیهقی، متوفّای سال ۴۵۸ در مورد این ماجرا، چند روایت به قرار ذیل نقل کرده است:

روایت یکم: ابو عبداللّه، حافظ ـ یعنی حاکم، صاحب «المستدرک» ـ از حسن بن یعقوب و ابراهیم بن عصمت روایت کرده است که:

سَرّی بن خُزَیمه از مُعَلّی بن اسد، از وُهَیب بن خالد روایت کرده است که:

جعفر بن محمّد [امام صادق علیه السلام] از پدرش از علی بن حسین نقل کرده است ;همچنین از ابو العبّاس، محمّد بن یعقوب، از احمد بن عبدالجبّار، از یونس بن بُکِیر، از ابن اسحاق از ابو جعفر [یعنی امام باقر علیه السلام] از پدرش از علی بن حسین نقل کرده است که:

هنگامی که عمر بن خطّاب، امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب را به همسری گرفت، به جایگاه ویژه مهاجرین ـ که در مسجد رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله بین قبر و منبر بود ـ رفت، آن ها برایش برکت و خیر خواستند.

عمر گفت: هان! به خدا سوگند! آن چه مرا به ازدواج با او واداشت، روایتی بود که از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شنیده بودم که می گفت:

«کلّ سبب و نسب منقطع یوم القیامهٔ إلاّ سببی ونسبی;»

«هر پیوند و خویشاوندی در روز رستاخیز گسستنی است، مگر آن پیوند و خویشاوندی که از من باشد».

بیهقی بعد از نقل این روایت می گوید:

این، متن حدیث ابن اسحاق بود، ولی این روایت، از نظر سندی مُرْسَل و حَسَن است ;چرا که از وجوه دیگری نیز با سلسله سند و ارسال روایت شده است.

روایت دوّم: ابو حسین بن بِشران از دَعْلَج بن احمد، از موسی بن هارون از سُفیان از وکیع بن جَرّاح از روح بن عُباده از ابن جُریج از ابن ابی ملیکه از حسن بن حسن و او از پدرش نقل کرده است که:

عمر بن خطّاب، امّ کلثوم را از علی بن ابی طالب، خواستگاری کرد.

علی فرمود: او هنوز برای ازدواج کوچک است.

عمر گفت: از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شنیده ام که گفت:

«کلّ سبب و نسب منقطع یوم القیامهٔ إلاّ سببی ونسبی;»

«هر پیوند و خویشاوندی در روز رستاخیز گسستنی است، جز پیوند و خویشاوندی من».

من دوست دارم که از جانب رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله پیوند و خویشاوندی داشته باشم.

علی رو به حسن و حسین کرد و فرمود: امّ کلثوم را به ازدواج عمویتان درآورید!

آن ها گفتند: امّ کلثوم چون سایر بانوان، مختار است و می تواند هر شوهری را که می خواهد انتخاب نماید.

علی با خشم از جا برخاست(!!)، ولی حسن دامن لباسش را گرفت و گفت: پدرجان! ما تحمّل دوری از تو را نداریم.

علی فرمود: پس او را به ازدواج عمر درآورید(۱).

بیهقی این روایت را بار دیگر در بخش: «روایاتی که درباره شوهر دادن پدران، دختران باکره خودشان می باشد» آورده است(۲).

ترکمانی، نویسنده کتاب «الجوهر النقی» گوید:

بیهقی در این بخش از کتاب خود، ازدواج پیامبر با عایشه ـ که شش ساله بود ـ، ازدواج عمر با دختر علی ـ که خردسال بود ـ و شوهر دادن برخی از اصحاب دختران کوچک خود را، بیان کرده است . . . این در حالی است که عایشه و دختر علی، هر دو کوچک بودند (و به سنّ بلوغ نرسیده بودند).

(۱) السنن الکبری: ۷ / ۱۰۱ و ۱۰۲ شماره های ۱۳۳۹۳ و ۱۳۳۹۴.

(۲) همان مصدر: ۷ / ۱۸۵ شماره ۱۳۶۶۰.

۵. روایات خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد»

۵. روایات خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد»

خطیب بغدادی متوفّای سال ۴۶۳ در کتاب «تاریخ بغداد» در ضمن شرح حال ابراهیم بن مهران مَرْوَزی، روایتی را با سلسله سند او نقل کرده است که:

لیث بن سعد قِیسی ـ از نوکران بنی رَفاعه ـ در سال ۱۷۱ در مصر از موسی بن علی بن رَباح لَخْمی از پدرش، از عُقْبَهٔ بن عامر جُهَنی روایت کرده است که:

عمر بن خطّاب، از علی بن ابی طالب، دخترش را ـ که از فاطمه بود ـ خواستگاری کرد و در این مورد رفت و آمد زیادی انجام داد و به علی می گفت: ای ابوالحسن! آن چه مرا وادار کرد تا نزد تو بسیار رفت و آمد کنم، فقط سخنی است که از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شنیدم که می گفت:

«کلّ سبب و نسب منقطع یوم القیامهٔ إلاّ سببی ونسبی؛»

«هر پیوند و خویشاوندی در روز رستاخیز گسستنی است، مگر پیوند و خویشاوندی من».

من دوست دارم از طرف شما اهل بیت، خویشاوندی و پیوند دامادی داشته باشم.

علی برخاست و دخترش را خواست، او را زینت کردند(!!) آن گاه حضرتش او را به نزد امیرالمؤمنین عمر، فرستاد.

وقتی که عمر، امّ کلثوم را دید، برخاست و دست به ساق پای(!!) او زد و گفت: به پدرت بگو: به راستی راضی شدم، راضی شدم، راضی شدم.

وقتی که دختر به نزد پدرش آمد، علی به او گفت: امیرالمؤمنین به تو چه گفت؟

امّ کلثوم گفت: مرا پیش خود خواند و بوسید(!!) و وقتی برخاستم دست به ساق پایم زد(!!) و گفت: به پدرت بگو راضی شدم.

آن گاه علی او را به ازدواج عمر درآورد. او زید بن عمر بن خطّاب را به دنیا آورد. زید زنده بود تا به سن رشد رسید، سپس مُرد . . .(۱). (۱) تاریخ بغداد: ۶ / ۱۸۰.

۶. روایات ابن عبدالبرّ در «الإستیعاب»

۶. روایات ابن عبدالبرّ در «الإستیعاب»

ابن عبدالبرّ قُرطُبی، متوفّای سال ۶۴۳ نیز در این زمینه چند روایت را این گونه نقل کرده است:

روایت یکم: امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب، پیش از وفات رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به دنیا آمد.

مادرش فاطمه زهرا دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله بود.

عمر بن خطّاب او را از علی بن ابی طالب خواستگاری کرد.

علی گفت: او کوچک است.

عمر گفت: او را به ازدواج من درآور! من بهتر از هر کس عزّت و کرامت او را مراعات می کنم.

علی فرمود: من او را نزد تو می فرستم، اگر پسندیدی او را به ازدواج تو درمی آورم.

آن گاه علی علیه السلام او را با پارچه ای به نزد عمر فرستاد و گفت:

به او بگو: این، همان پارچه ای است که به تو گفتم.

امّ کلثوم پیغام پدرش را رساند. عمر به او گفت: به پدرت بگو: راضی شدم، خدا از تو راضی شود.

آن گاه دستش را بر ساق پای او گذاشت و لباس را از آن کنار زد(!!).

امّ کلثوم گفت: چرا چنین می کنی؟! اگر تو امیرالمؤمنین نبودی، دماغت را می شکستم.

امّ کلثوم بیرون آمد و به نزد پدرش رفت و او را از ماجرا آگاه کرد و گفت: مرا به نزد پیرمرد بدی فرستادی؟!

علی علیه السلام فرمود: دخترم! او شوهر توست.

پس از آن، عمر وارد جایگاه مهاجرین در روضه پیامبر صلّی اللّه علیه وآله شد ـ که مهاجران نخستین در آن مکان گرد هم می آمدند ـ و نزد آن ها نشست و گفت: به من تهنیت بگویید.

گفتند: به چه جهت ای امیر مؤمنان؟

گفت: با امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب، ازدواج کردم.

از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شنیده بودم که می گفت:

«کلّ سبب و نسب منقطع یوم القیامهٔ إلّا سببی ونسبی؛»

«هر پیوند و خویشاوندی و دامادی در روز رستاخیز گسستنی است، مگر پیوند و خویشاوندی و دامادی من».

من نسبت به پیامبر، پیوند و خویشاوندی داشتم، ولی می خواستم دامادی او را نیز با آن جمع کنم.

مهاجرین به او تهنیت گفتند.

روایت دوّم: عبدالوارث از قاسم از خُشَنی از ابن ابی عمر از سُفیان از عمرو بن دینار از محمّد (بن حنفیه) پسر علی، نقل کرده است که:

عمر بن خطّاب از علی، دخترش امّ کلثوم را خواستگاری کرد. حضرتش کم سن و سالی امّ کلثوم را یادآور شد.

به عمر گفتند: علی تو را رد کرده است.

عمر دوباره به خواستگاری رفت. علی علیه السلام فرمود: او را به نزد تو می فرستم، اگر او را پسندیدی، همسر توست.

سپس حضرتش دختر خود را به نزد عمر فرستاد و عمر لباس از ساق پای امّ کلثوم کنار زد(!!).

امّ کلثوم گفت: دستت را بکش! اگر تو امیر مؤمنان نبودی، چشمت را کور می کردم.

روایت سوّم: ابن وهب از عبدالرحمان بن زید بن اسلم از پدرش از جدّش روایت کرده است که:

عمر بن خطّاب امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب، را با چهار هزار درهم مهریّه(!!) به ازدواج خود درآورد.

روایت چهارم: ابو عمر می گوید: امّ کلثوم دختر علی، از عمر بن خطّاب، دو فرزند به نام های زید بن عمر اکبر و رقیّه به دنیا آورد و آن بانو و پسرش زید در یک روز مُردند.

زید در جنگی که شبانه میان بنی عَدِی روی داد، صدمه دید. او رفته بود تا بین آن دو گروه آشتی برقرار کند؛ ولی در تاریکی، یکی از آن ها ضربه ای به او زد و او را زخمی کرد و بر زمین انداخت. زید مدّتی زنده بود، سپس او و مادرش در یک روز مُردند.

ابن عمر به پیشنهاد حسن بن علی بر آن ها نماز گزارد.

آن سان که می گویند: در مورد این دو نفر، دو سنّت و روش اجرا شد:

۱ ـ هیچ یک از آن ها از دیگری ارث نبرد، زیرا معلوم نشد کدامیک اوّل مُرده است.

۲ ـ جنازه زید جلوی جنازه مادرش در سمتی که امام می ایستد، قرار گرفت(۱).

(۱) الإستیعاب: ۴ / ۵۰۹ و ۵۱۰.

۷. روایات ابن اثیر در «أُسد الغابه»

۷. روایات ابن اثیر در «أُسد الغابه»

ابن اثیر جَزَری متوفّای ۶۳۰ نیز در کتاب «أُسد الغابه» روایاتی چند در این زمینه نقل کرده است و می گوید:

روایت یکم: امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب، مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله بود.

او پیش از وفات رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به دنیا آمد.

عمر بن خطّاب او را از پدرش علی بن ابی طالب خواستگاری کرد.

علی گفت: او کوچک است.

عمر گفت: او را به ازدواج من درآور، چرا که من کرامت و عزّت او را بهتر از هر کسی رعایت می کنم.

علی گفت: من او را نزد تو می فرستم، اگر راضی شدی، او را به ازدواج تو درمی آورم.

آن گاه علی، امّ کلثوم را با پارچه ای نزد عمر فرستاد و گفت: به عمر بگو: این، همان پارچه ای است که به تو گفته بودم.

امّ کلثوم این پیام را به عمر رساند.

عمر به او گفت: به پدرت بگو: راضی شدم، خدا از تو راضی شود.

سپس دستش را بر او زد(!!).

امّ کلثوم گفت: چرا این طور می کنی؟! اگر تو امیر مؤمنان نبودی، دماغت را می شکستم.

آن گاه نزد پدرش آمد و او را از قضیّه آگاه ساخت و گفت: مرا نزد پیرمرد بدکاری فرستادی.

علی گفت: دخترم! او شوهر توست.

عمر نزد مهاجرین آمد و در روضه پیامبر صلّی اللّه علیه وآله ـ که به طور معمول مهاجرین نخستین در آن جا می نشستند ـ کنار آنان نشست و رو به آن ها کرد و گفت: به من تهنیت بگویید.

آن ها گفتند: برای چه ای امیر مؤمنان؟

گفت: با امّ کلثوم دختر علی، ازدواج کردم. از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شنیده بودم که می گفت:

«کلّ سبب و نسب منقطع یوم القیامهٔ إلاّ سببی ونسبی؛»

«هر پیوند و خویشاوندی و دامادی در روز قیامت گسستنی است، جز پیوند و خویشاوندی و دامادی من».

من نسبت به پیامبر پیوند و خویشاوندی داشتم و می خواستم که دامادی او را نیز به آن بیفزایم.

آن گاه مهاجرین به او تهنیت گفتند.

عمر با چهل هزار درهم مهریّه(!!)، امّ کلثوم را به عقد خود درآورد. ثمره این ازدواج دو فرزند به نام های زید بن عمر اکبر و رقیّه بود. این در حالی است که این مادر و فرزند ـ یعنی پسرش زید ـ در یک زمان مُردند.

زید در جنگی که میان بنی عَدی درگرفت، برای برقراری صلح و آشتی، نزد آن ها رفته بود که در تاریکی مورد هدف یکی از آن ها قرار گرفت و ضربه ای به او خورد و زخمی شد و بر زمین افتاد. او مدّتی زنده بود، سپس در روز وفات مادرش از دنیا رفت.

عبداللّه بن عمر به پیشنهاد حسن بن علی بر آن ها نماز خواند.

وقتی عمر کشته شد، عون بن جعفر با امّ کلثوم ازدواج کرد(!!).

روایت دوّم: عبدالوهّاب بن علی بن علی امین، از ابو فضل محمّد بن ناصر از خطیب ابو طاهر محمّد بن احمد بن ابی صَقَر از ابو البرکات احمد بن عبدالواحد بن فضل بن نظیف بن عبداللّه فَرّاء روایت کرده است که به احمد گفتم: آیا ابو محمّد حسن بن رَشیق، برای شما روایت کرده است؟

گفت: آری، ابو بُشر محمّد بن احمد بن حَمّاد دُولابی از احمد بن عبدالجبّار از یونس بن بُکِیر از ابن اسحاق از حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب روایت کرده است که:

هنگامی که امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب، از عمر بن خطّاب بیوه شد، برادرانش حسن و حسین نزد او آمدند و گفتند: تو به سَروَری زنان مسلمان و دختر سَروَر و بانوی آنان، شناخته شده ای. به خدا سوگند! اگر اختیارت را به علی بسپاری، به طور قطع تو را به ازدواج یکی از یتیمانش درمی آورد(!!) و اگر خودت تصمیم بگیری و بخواهی به ثروت و مال بسیاری دست یابی(!!)، حتماً خواهی رسید.

به خدا سوگند! هنوز از جایشان برنخاسته بودند که علی ـ در حالی که بر عصایش تکیه کرده بود ـ سر رسید. او نشست و حمد و ثنای خدای را به جا آورد، سپس منزلت آن ها را نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله یادآوری کرد و گفت: ای فرزندان فاطمه! از منزلت خود در نزد من آگاهید، من شما را به جهت موقعیّتتان نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله و خویشاوندی شما با او، بر سایر فرزندانم برتری داده ام.

آن ها گفتند: راست می گویی، خدا تو را رحمت کند و خدا از جانب ما به تو پاداش نیک دهد.

علی گفت: دخترم! خدای تعالی امر تو را در دست خودت قرار داده است، و من دوست دارم که آن را به من بسپاری.

امّ کلثوم گفت: پدرجان! من هم زن هستم و به سان زنان، آرزوهایی دارم(!!). دوست دارم آن گونه که زنان از دنیا بهره می برند، بهره ببرم(!!). می خواهم خودم در مورد کارم، تصمیم بگیرم.

علی گفت: نه، به خدا سوگند! دخترم! این نظر خودت نیست، قطعاً این، رأی این دو نفر است(!!).

سپس برخاست و گفت: یا این کار را انجام می دهی، یا دیگر با هیچ یک از این دو سخن نمی گویم(!!).

حسنین دامن لباس او را گرفتند و گفتند: پدرجان! بنشین، به خدا سوگند! ما تحمّل دوری از تو را نداریم.

آن گاه رو به امّ کلثوم کردند و گفتند: کارت را به دست او بسپار.

علی گفت: من تو را به ازدواج عون بن جعفر ـ که نوجوانی است ـ درمی آورم.

سپس چهارهزار درهم به امّ کلثوم داد و او را به نزد عون فرستاد.

این روایت را ابو عمر نیز نقل کرده است(۱).

(۱) أُسد الغابه: ۷ / ۳۷۷ و ۳۷۸.

۸. روایات ابن حجر در «الإصابه»

۸. روایات ابن حجر در «الإصابه»

ابن حجر عسقلانی درگذشته سال ۸۵۲ نیز به چند روایت در این زمینه اشاره کرده است و می گوید:

روایت یکم: امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب، از نژاد هاشم، مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله بود. وی در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به دنیا آمد.

ابو عمر گوید: او پیش از وفات پیامبر صلّی اللّه علیه وآله پا به عرصه وجود نهاد.

ابن ابی عمر مَقْدِسی گوید: سُفیان از عمر از محمّد بن علی (امام باقر علیه السلام) نقل کرده است که حضرتش فرمود: عمر بن خطّاب از علی علیه السلام دخترش امّ کلثوم را خواستگاری کرد. علی علیه السلام کم سن و سالی دخترش را یادآور شد.

به عمر گفتند: علی تو را رد کرده است.

عمر دوباره به نزد او آمد. علی فرمود: او را نزد تو می فرستم، اگر راضی شدی، او همسر توست.

سپس دخترش را به نزد عمر فرستاد. عمر ساق پای او را برهنه کرد(!!).

امّ کلثوم گفت: دستت را بکش، اگر تو امیر مؤمنان نبودی، چشمت را کور می کردم.

روایت دوّم: ابن وهب از عبدالرحمان بن زید بن اسلم از پدرش از جدّش نقل کرده است که عمر، امّ کلثوم را با چهل هزار درهم مهریّه(!!) به ازدواج خود درآورد.

روایت سوّم: زبیر گوید: امّ کلثوم برای عمر، دو فرزند به نام های زید و رقیّه به دنیا آورد. امّ کلثوم و پسرش در یک روز مُردند. زید در جنگی که بین بنی عَدی روی داد و او برای برقراری صلح و آشتی میان آن ها رفته بود، صدمه دید. مردی در تاریکی شب او را نشناخت و زخمی کرد. زید مدّتی زنده بود، مادرش نیز در بستر بیماری بود و هر دو در یک روز مُردند.

روایت چهارم: ابو بُشر دُولابی در کتاب «الذرّیهٔ الطاهره» از طریق ابن اسحاق، این گونه نقل می کند:

حسن بن حسن بن علی گوید: وقتی عمر همسر امّ کلثوم دختر علی، از دنیا رفت و امّ کلثوم بیوه شد، برادرانش حسن و حسین نزد او آمدند و گفتند: تو اگر در مورد خودت تصمیم بگیری و بخواهی به ثروت فراوانی دست یابی(!!)، قطعاً خواهی رسید.

سپس علی وارد خانه شد و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و گفت: دخترم! خداوند امر تو را در اختیار خودت قرار داده است، اگر دوست داری آن را به دست من بسپار.

امّ کلثوم گفت: پدرجان! من هم زنی هستم، به سان زنان آرزوهایی دارم(!!)، دوست دارم من هم از دنیا بهره مند شوم(!!).

علی گفت: این، نظر خودت نیست، بلکه نظر این دو نفر است(!!).

سپس برخاست و گفت: به خدا سوگند! یا این کار را انجام می دهی، یا دیگر با هیچ یک از این دو، سخن نخواهم گفت(!!).

آن ها دور امّ کلثوم را گرفته و از او خواستند که بپذیرد. او چنین کرد و با عون بن جعفر ازدواج کرد.

روایت پنجم: دارقُطْنی در کتاب «الإخوه» امّ کلثوم را نام برده و می نویسد:

هنگامی که عون مُرد، برادرش محمّد، امّ کلثوم را به همسری گرفت(!!). پس از مدّتی او نیز از دنیا رفت و برادرش، عبداللّه او را به همسری گرفت و امّ کلثوم در خانه عبداللّه درگذشت.

نظیر این روایت را ابن سعد نیز نقل کرده و در آخر آن گفته است:

امّ کلثوم می گفت: من از اسماء دختر عُمَیْس، شرم دارم که دو پسر او در نزد من مُردند و من بر سوّمی بیمناکم.

وی می افزاید: امّ کلثوم در خانه عبداللّه از دنیا رفت و برای هیچ یک از آن ها، فرزندی به دنیا نیاورد.

روایت ششم: ابن سعد از انس بن عیاض از جعفر بن محمّد از پدرش روایت کرده است که:

عمر، امّ کلثوم را از علی خواستگاری کرد.

علی گفت: من دخترانم را برای پسران جعفر نگه داشته ام.

عمر گفت: او را به ازدواج من درآور! به خدا سوگند! مردی روی زمین نیست که کرامت او را بهتر از من رعایت کند.

علی گفت: پذیرفتم.

عمر به نزد مهاجرین آمد و گفت: به من تهنیت بگویید. آن ها تهنیت پرسیدند: با چه کسی ازدواج کرده ای؟

عمر گفت: با دختر علی، به راستی که پیامبر صلّی اللّه علیه وآله می گفت:

«کلّ سبب و نسب منقطع یوم القیامهٔ إلّا سببی ونسبی؛»

«هر پیوند و خویشاوندی در روز قیامت گسستنی خواهد شد، مگر پیوند و خویشاوندی من».

من به پیامبر دختر داده بودم، ولی این را هم دوست داشتم (که از خانواده او دختری بگیرم)(۱).

(۱) الإصابه: ۸ / ۴۶۴ و ۴۶۵.

بخش دوّم: بررسی سندهای روایات

سخن اساسی در این زمینه

بخش دوّم

بررسی سندهای روایات روایاتی که از دید خوانندگان گذشت، مهمترین سندهای این حکایت، به نقل از مشهورترین کتاب های اهل سنّت بود. برخی از این روایات به اصل ماجرا ـ یعنی قضیّه تزویج امیر المؤمنین علیه السلام دخترش را به عمر ـ مربوط می شد. برخی به قضایای ازدواج امّ کلثوم پس از مرگ عمر و برخی دیگر نیز به جریان وفات او و پسرش مربوط بود.

با توجّه به اصول و قواعد علمی اهل سنّت در علم حدیث و با استناد به سخنان علمای آن ها در علم رجال؛ اگر کسی با دقّت به سندهای این روایات بنگرد و آن ها را بررسی نماید، برای او روشن می گردد که اصل این داستان، پایه و اساسی ندارد. چه رسد به جزئیّات امور و موارد فرعی وابسته به آن(۱).

اکنون، پیش از آن که سندهای یاد شده را بررسی کنیم، چند نکته را پیرامون این روایات یادآوری می نماییم:

۱ ـ ماجراها و حکایت هایی که ملاحظه فرمودید، در دو کتاب معروف «صحیح» بُخاری و «صحیح» مُسلم موجود نیست. مؤلّف این دو کتاب، از این روایات اعراض کرده و آن ها را در صِحاحشان نیاورده اند.

۲ ـ این روایات در کتاب های روایی دیگر اهل سنّت ـ که به صِحاح معروفند ـ نیز نقل نشده است. بنا بر این، همه نویسندگان صِحاح ششگانه اهل سنّت بر ترک و عدم نقل این روایات، اتّفاق نظر داشته اند.

۳ ـ این حکایت، حتّی در کتاب های روایی مانند «مُسند» احمد بن حنبل هم نیامده است و خودِ احمد و عدّه ای دیگر به تبعیّت از او، اظهار داشته اند که آن چه در این کتاب ـ مُسند احمد ـ نیامده است، صحیح نیست . . .(۲)

قابل توجّه این که اهل سنّت در موارد بسیار و در بحث های مختلف، به احادیثی که از حیث سندی صحیح هستند، استدلال و احتجاج نمی کنند، فقط به دلیل این که بُخاری و مُسلم آن ها را نقل نکرده اند و در صِحاح دیگر آن ها نیامده است! سخن اساسی در این زمینه

اساسی ترین مطلبی که می توان در این مورد مطرح کرد، این است که:

این داستان در برخی از روایات، از قول امامان اهل بیت علیهم السلام و از طریق راویان آن ها، نقل شده است. این روایت ها در کتاب های «الطبقات» ابن سعد، «المستدرک» حاکم، «السنن الکبری» بیهقی و «الذرّیهٔ الطاهره» دُولابی آمده است.

در مورد این روایات دو نکته، لازم به ذکر است:

نکته نخست: ما در طول سال ها بررسی و مطالعه بر روی روایات و احادیث اهل سنّت، دریافتیم: آن گاه که اهل سنّت و مخالفان اهل بیت علیهم السلام خواسته اند مطلبی را به اهل بیت علیهم السلام نسبت دهند که تناسبی با عقیده و مرام آن بزرگواران ندارد، همواره آن مطلب را از قول یکی از بزرگان این خاندان مطهّر جعل و نقل کرده اند.

زمانی که می خواستند بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله و پاره تن مصطفی، فاطمه زهرا علیها السلام و جانشین او امیر مؤمنان علی مرتضی علیه السلام خرده و ایرادی بگیرند ;داستان خواستگاری حضرت علی علیه السلام از دختر ابوجهل را از زبان اهل بیت علیهم السلام جعل کردند(۳).

آن گاه که خواستند قول به حرمت متعه زنان را ترویج کنند و بر ابن عبّاس ـ که تا آخرین لحظات عمرش قائل به حلال بودن آن بود ـ طعنه زده و ایراد بگیرند، قول به حرمت متعه و طعن بر ابن عبّاس را به امیر مؤمنان علی علیه السلام نسبت دادند، و روایتی را در این زمینه از قول فرزندان او جعل کردند(۴).

و زمانی که خواستند حدیثی در فضیلت اصحاب بسازند، این حدیث را از زبان امام جعفر صادق علیه السلام ساختند و صحابه را به ستارگان تشبیه کردند(۵).

بنا بر این، تردیدی نیست که حکایت ازدواج امّ کلثوم با عمر نیز از همان روایت های ساختگی و بی اساس است.

نکته دوّم: اهل سنّت این خبر را از امام صادق علیه السلام از پدرش ـ آن گونه که در «الطبقات» ابن سعد آمده ـ یا از امام صادق علیه السلام از پدرش از امام سجّاد علیه السلام ـ آن سان که حاکم در «المستدرک» آورده ـ یا از طریق حسن بن حسن ـ آن طور که در «الذرّیهٔ الطاهره» آمده ـ و یا از طریق حسن بن حسن از پدرش ـ آن سان که بیهقی در «السنن الکبری» آورده است ـ روایت کرده اند.

بنا بر این، اگر منظور اهل سنّت از نقل این روایت، استدلال به آن باشد، بنا به اصول و قواعد خودشان، این امر به تمامیّت و صحّت سند حدیث در نزد آن ها بستگی دارد . . .

طبق این مبنا، استدلال به روایاتِ مذکور از اهل بیت علیهم السلام، امکان پذیر نمی باشد ;چرا که ابن سعد، نویسنده «الطبقات الکبری» به امام صادق علیه السلام گستاخانه جسارت نموده است و می گوید:

او احادیث بسیاری دارد که به آن ها احتجاج و استدلال نمی شود و تضعیف می شوند. یک بار از او پرسیدند: آیا این احادیث را از پدرت شنیده ای؟

گفت: آری.

بار دیگر از او پرسیدند، گفت: من آن ها را در کتاب های او یافتم(۶).

همچنین است حدیثی را که حاکم از طریق امام صادق علیه السلام از امام سجّاد علیه السلام در «المستدرک» نقل کرده و آن را صحیح دانسته است که ذهبی بعد از نقل آن گوید: حدیثی منقطع است(۷).

بیهقی نیز در مورد آن حدیث گوید: حدیث مرسلی است(۸).

و حدیثی که از طریق حسن بن حسن در کتاب «الذرّیهٔ الطاهره» نقل شده، همین گونه است ;افزون بر آن که راویان آن نیز تضعیف شده اند، که به زودی روشن خواهد شد.

البتّه، در روایتی که در «السنن الکبری» بیهقی آمده که از طریق حسن بن حسن از پدرش نقل شده است، انقطاعی وجود ندارد ;ولی سند آن به چند وجه ساقط و بدون اعتبار است. به خصوص آن که راوی این حدیث از حسن بن حسن، ابن ابی ملیکه است. ما در این مورد به زودی مطالبی را ارائه خواهیم کرد.

از سوی دیگر، اگر منظور آن ها از نقل این روایات، الزام شیعیان به پذیرش آن ها باشد ـ به دلیل این که از طریق ائمّه اهل بیت علیهم السلام و راویان عترت مکرّم رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله نقل شده است ; ـ چنین التزام و پذیرشی منوط به این است که پیروان اهل بیت علیهم السلام نیز راویان سند این روایات را ـ طبق نظر خودشان ـ توثیق کنند و این، آغاز بحث شیعیان با اهل سنّت است.

از این رو، سقوط و عدم اعتبار مهم ترین روایاتی که عامّه در این مورد آورده اند، آشکار شد.

(و روایات دیگر آنان در این زمینه نیز ـ با اولویّت قطعی ـ ساقط و بدون اعتبار خواهند بود).

با وجود این، ما به طور مفصّل در این باره سخن خواهیم گفت.

در آغاز در مورد سند روایتی که در «السنن الکبری» بیهقی از طریق امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش امام سجّاد علیه السلام و در «الإستیعاب» از امام باقر علیه السلام و در «السنن الکبری» نیز از طریق «حسن بن حسن» روایت شده است، مباحثی را مطرح می نماییم. آن گاه به سندهای دیگر می پردازیم تا سیر بحث را به پایان رسانیم و با حجّت و برهان، راه را بر خصم ببندیم. بر اساس این اصل می گوییم:

این روایت را بیهقی در «السنن الکبری» به نقل از حاکم ابو عبداللّه نیشابوری، از امام باقر علیه السلام از پدرش امام سجّاد علیه السلام نقل کرده است که در سلسله سند آن، احمد بن عبدالجبّار دیده می شود ;اینک ما به شرح حال او می پردازیم. (۱) راویان این ماجرا را می توان به دو گروه تقسیم نمود:

۱ ـ افرادی که از سوی علمای اهل سنّت به شدّت تضعیف شده و به دروغ گویی متّهم گردیده اند.

۲ ـ افرادی که هر چند مورد اعتماد اهل سنّت می باشند ;ولی بغض و دشمنی آنان با امیر مؤمنان علی علیه السلام از مسلّمات تاریخ است.

شایان ذکر است که قول این گروه ـ آن هم علیه حضرت علی علیه السلام ـ مورد پذیرش شیعیان نمی باشد.

(۲) ر. ک: نفحات الأزهار: ۲ / ۲۷ به بعد.

(۳) به رساله ای که در این موضوع نگاشته ایم، نگاه کنید.

(۴) به پژوهشی که در این زمینه انجام داده ایم، بنگرید.

(۵) به نوشتاری که در این مورد نگاشته ایم، نگاه کنید.

(۶) تهذیب التهذیب: ۲ / ۹۴.

(۷) تلخیص المستدرک: ۳ / ۱۴۲.

(۸) السنن الکبری: ۷ / ۱۰۲.

احمد بن عبدالجبّار در گفتار رجال شناسان

احمد بن عبدالجبّار در گفتار رجال شناسان

بخشی از سخنانی که رجال شناسان در مورد احمد بن عبدالجبّار گفته اند، از این قرار است:

ابن ابی حاتِم گوید: از احمد روایاتی نوشته ام، ولی به جهت سخنان بسیارِ مردم در مورد او، از نقل آن ها خودداری کردم.

ابن مَعین گوید: او دروغ می گفت.

ابو احمد حاکم، نیز در مورد او گوید: احمد بن عبدالجبّار در نزد رجال شناسان قوی نیست. از این رو، ابن عُقده روایات او را ترک کرده است.

ابن عَدی نیز درباره او گوید: اهل عراق همگی بر ضعف او اتّفاق نظر دارند. . .(۱). (۱) تهذیب التهذیب: ۱ / ۴۷.

یونس بن بُکِیر در گفتار رجال شناسان

یونس بن بُکِیر در گفتار رجال شناسان

یونس بن بُکِیر نیز در سلسله سند این روایت قرار دارد که گفتار رجال شناسان در مورد او بدین گونه است:

آجُری از ابی داوود نقل کرده است که یونس بن بُکِیر در نزد من حجّت نیست. او سخنان ابن اسحاق را می گرفت و به احادیث وصل می کرد.

نَسایی درباره او گوید: یونس در نقل حدیث قوی نیست.

نَسایی در تعبیر دیگری گوید: یونس در نقل حدیث ضعیف است.

جوزجانی در مورد یونس گوید: شایسته است که در کار او به دقّت اندیشید.

ساجی گوید: ابن مَدِینی از یونس روایت نمی کرد، در عین حال، او در نزد اهل سنّت از راستگویان است.

احمد بن حنبل در مورد او گوید: دوری و تنفّر مردم از او به گونه ای بود که در غیر او، دیده نشده است.

ابن ابی شِیبه گوید: در او ضعف بود.

ساجی گوید: یونس فرد راستگویی بود، تنها ایرادی که داشت این بود که از امرا پیروی می کرد و مُرجِئی(۱) مذهب بود(۲).

مطالبی که گفته شد، با صرف نظر از سخنانی است که در مورد محمّد بن اسحاق گفته شده است. (۱) مُرجِئه: گروهی از مسلمانان بودند که می گفتند: با ایمان هیچ گناهی ضرر نرساند.

(۲) تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۳۸۳.

عمرو بن دینار در گفتار رجال شناسان

عمرو بن دینار در گفتار رجال شناسان

این روایت را ابن عبدالبرّ و ابن حجر نیز با سندی از طریق امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که در سلسله سند آن، عمرو بن دینار قرار دارد. گفتار برخی از رجال شناسان را در مورد او می آوریم:

میمونی از احمد بن حنبل نقل می کند که عمرو بن دینار از جهت نقل روایت، ضعیف و منکر الحدیث است.

اسحاق بن منصور از ابن مَعین نقل کرده است که او از نظر رجال شناسی قابل توجّه نیست.

یعقوب بن شِیبه نیز از او نقل کرده است که عمرو بن دینار، ذاهبُ الحدیث(۱) است.

عمرو بن علی در مورد او گوید: احادیث عمرو از نظر نقل روایت ضعیف است. او از طریق سالم از ابن عمر از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله احادیث منکری را نقل کرده است.

همین سخن را ابو حاتِم نیز نقل کرده و افزوده است: همه احادیث او منکر است.

ابو زُرعه در مورد عمرو گوید: حدیث او واهی است.

بُخاری گوید: در او جای تأمّل است.

ابو داوود درباره حدیث او گوید: قابل توجّه نیست.

تِرمذی گوید: او از نظر نقل حدیث، قوی نیست.

نَسایی درباره عمرو این گونه اظهار نظر می کند: او موثّق نیست، چرا که از سالم احادیث منکری را روایت کرده است.

در تعبیر دیگری گوید: او از نظر نقل حدیث ضعیف است.

جوزجانی و دارقُطْنی نیز در مورد او، همین گونه اظهار نظر کرده اند.

ابن حِبّان گوید: هر که به نوشته های او نگاه کند ;متعجّب می شود، او احادیث موضوعه ای را از راویان مورد اعتماد روایت می کرد.

بُخاری نیز در کتاب «الأوسط» در مورد او این گونه می نگارد: نمی توان از روایات او پیروی کرد و آن ها را معتبر دانست.
ابن عمّار موصلی در مورد عمرو گوید: او از نظر نقل حدیث ضعیف است.
ساجی نیز به این امر اشاره می کند و می گوید: او از نظر نقل حدیث، ضعیف است، چرا که از سالم روایت منکری نقل کرده است(۲).
این ها نمونه ای از گفتار رجال شناسان درباره عمرو بن دینار بود.
از این رو، این روایت اعتبار ندارد، گذشته از این که سُفیان بن عُیَیْنَه نیز در این سند وجود دارد. (۱) یعنی حدیث او بی ارزش است.
(۲) تهذیب التهذیب: ۸ / ۲۷.

سُفیان بن عُیَیْنَه در گفتار رجال شناسان

سُفیان بن عُیَیْنَه در گفتار رجال شناسان
بیهقی نیز این روایت را از طریق حسن بن حسن از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده است که سُفیان بن عُیَیْنَه از راویان آن حدیث به شمار می آید. در احوالات او چنین می خوانیم:
ابن عمّار می گوید: از یحیی بن سعید قَطّان شنیدم که می گفت: شاهد باشید که سُفیان بن عُیَیْنَه در سال ۱۹۷ عقلش را از دست داد. پس هر کس در این سال، یا بعد از آن، از او حدیثی شنیده است، شنیدار او اعتباری ندارد.
ابن حجر عسقلانی پس از نقل کلام ابن عمّار ـ در پاسخ به اشکالی از ذهبی ـ می گوید: این مطلب را تنها ذهبی مطرح کرده است; چرا که ابن عمّار از صاحب نظران مورد اعتماد و با دقّت است. چه مانعی دارد که یحیی بن سعید آن را از گروهی از حاجیان همان سال شنیده باشد و چون تعداد آن ها زیاد بوده، به گفته آن ها اعتماد کرده و بنا به مستفیض بودن قولشان، به آن شهادت داده است.
من سخنی از یحیی بن سعید یافتم که می تواند سبب و علّت نقل ابن عمّار از وی، در مورد ابن عُیَیْنَه باشد. ابو سعد بن سمعانی در شرح حال اسماعیل بن ابی صالح مؤذّن، در کتاب «ذیل تاریخ بغداد» با سندی قوی از طریق عبدالرحمان بن بُشر بن حَکَم نقل کرده است که:
از یحیی بن سعید شنیدم که می گفت: به ابن عُیَیْنَه گفتم: تو احادیثی را نوشته ای و امروز که آن ها را روایت می کنی، در سند آن ها کم و زیاد می کنی!
او گفت: تو احادیث را آن گونه که قبلاً شنیده ای اخذ کن، زیرا که من اکنون پیر و کهن سال شده ام.
ابو مُعین رازی در اضافاتی که بر کتاب «الإیمان» احمد بن حنبل دارد، می نویسد:
هارون بن معروف، به احمد گفت: ابن عُیَیْنَه در پایان عمر، حالش دگرگون شده بود. سلیمان بن حرب نیز به او گفت: ابن عُیَیْنَه در بیشتر روایاتی که از ایّوب نقل نموده، اشتباه کرده است(۱). (۱) تهذیب التهذیب: ۴ / ۱۰۸ و ۱۰۹.

وکیع بن جَرّاح در گفتار رجال شناسان

وکیع بن جَرّاح در گفتار رجال شناسان
یکی دیگر از راویان این روایت، وکیع بن جَرّاح است. ذهبی در «میزان الإعتدال» از او نام برده و از احمد بن حنبل مواردی را در بی اعتباری و قدح او ـ از دشنام دادن به پیشینیان، نوشیدن مسکرات و فتوا دادن به باطل ـ نقل کرده است(۱).

خطیب بغدادی با سلسله سند خود از نعیم بن حَمّاد نقل کرده است که شام ـ یا صبحانه ـ را در نزد وکیع خوردیم. گفت: کدامیک را می خواهید برایتان بیاورم: نبیذ(۲) پیرمردان، یا نبیذ جوانان؟

گفتم: تو هم از این حرف ها می زنی؟

گفت: به نظر من، این از آب فرات هم حلال تر است(۳).

ابن حجر از احمد نقل کرده است که وکیع در پانصد حدیث اشتباه کرده است(۴).

وی از محمّد بن نصر مَرْوَزی نقل کرده است که وکیع در واپسین روزهای زندگی خود، احادیث را از حفظ نقل می کرد و عبارت های آن ها را تغییر می داد(۵). (۱) میزان الإعتدال: ۷ / ۱۲۷.

(۲) نبیذ: نوعی شراب از انگور و خرما است.

(۳) تاریخ بغداد: ۱۳ / ۴۷۷.

(۴) تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۱۱۱.

(۵) تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۱۱۴.

ابن جُریج در گفتار رجال شناسان

ابن جُریج در گفتار رجال شناسان

ابن جُریج نیز یکی از راویان این حدیث است. ابن حجر در شرح حال او می نویسد: مالك گوید: ابن جُریج در نقل حدیث مانند کسی است که شب هنگام و در تاریکی، هیزم جمع می کند(۱).

ابن مَعین گوید: روایاتی که از زُهْری نقل کرده است، قابل توجّه نیست.

احمد گوید: هنگامی که ابن جُریج می گوید: فلانی گفت، فلانی گفت و من خبر می دهم، روایات منکری را نقل می کند.

یحیی بن سعید گوید: هر گاه ابن جُریج بگوید: فلانی گفت، همانند باد هوا است.

ابن مَدِینی گوید: از یحیی بن سعید در مورد روایات ابن جُریج به نقل از عطاء خراسانی پرسیدم.

گفت: روایات او ضعیف است.

به یحیی گفتم: ابن جُریج می گوید: عطاء خراسانی به من خبر داد.

یحیی گفت: سخن او قابل توجّه نیست، همه آن ها ضعیف هستند. عطاء فقط کتابی را به او سپرده است.

ابن حِبّان گوید: ابن جُریج تدلیس می کرد.

دارقُطْنی گوید: از تدلیس و فریبکاری ابن جُریج پرهیز کن، چرا که تدلیس های او قبیح است(۲).

ذهبی در «میزان الإعتدال» در شرح حال ابن جُریج می نویسد: او در نقل حدیث تدلیس می کرد(۳).

ابن حجر در این زمینه گوید: ابن جُریج در نقل حدیث تدلیس می کرد و به طور مرسل روایت می نمود(۴).

بلکه مهمتر از همه، احمد بن حنبل درباره او گوید: برخی از احادیثی که ابن جُریج به طور مرسل روایت کرده است، احادیث ساختگی است. او پروایی نداشت که از کجا آن ها را روایت می کند(۵). (۱) در کتاب های علمی این عبارت را به هنگام کنایه از خلط کردن حق و باطل و راست و دروغ، مطرح می کنند.

(۲) تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۵۴ و ۳۵۵.

(۳) میزان الإعتدال: ۴ / ۴۰۴.

(۴) تقریب التهذیب: ۱ / ۶۱۷ .

(۵) میزان الإعتدال: ۴ / ۴۰۴.

ابن ابی ملیکه در گفتار رجال شناسان

ابن ابی ملیکه در گفتار رجال شناسان

نام او، عبداللّه بن عبیداللّه است و در عدم اعتبارش همین بس که او قاضی ابن زبیر و مؤذّن خاصّ او بود(۱).

اکنون یکبار دیگر به حدیث مراجعه می نماییم و در حدّ ضرورت به راویان سندهای دیگر آن می نگریم.

در روایات ابن سعد و روایاتی که ابن حجر از او در کتاب «الإصابه» نقل کرده است، وکیع بن جَرّاح وجود دارد که شرح حال او را بیان کردیم. (۱) تهذیب التهذیب: ۵ / ۲۷۲.

هُشام بن سعد در گفتار رجال شناسان

هُشام بن سعد در گفتار رجال شناسان

و از جمله راویان این ماجرا، هُشام بن سعد می باشد. ذهبی در «میزان الإعتدال» در شرح حال او می نویسد:

احمد در مورد او گفته است: هُشام، حافظ(۱) نبود. از طرفی، یحیی بن قَطّان از او روایت نمی کرد.

ذهبی در ادامه می نویسد: احمد در مورد دیگری گوید: در احادیث هُشام، حدیث محکم و متقن وجود ندارد.

ابن مَعین در مورد او گوید: احادیث او نه بسیار قوی است و نه قابل ترک.

نَسایی او را این گونه توصیف می کند: هُشام از نظر نقل حدیث ضعیف است.

در عبارت دیگری گوید: هُشام از نظر نقل حدیث، قوی نبود.

ابن عَدی در مورد او گوید: علی رغم این که هُشام در نقل حدیث ضعیف بود، در عین حال، احادیث او قابل نگارش است.

ابن حجر در مورد هُشام گوید: دُوری، از ابن مَعین نقل کرده است که هُشام از نظر نقل حدیث ضعیف است.

ابو حاتِم نیز در مورد او این گونه اظهار نظر می نماید: احادیث هُشام نوشته می شود، ولی در آن ها قابلیّتی برای احتجاج و استدلال وجود ندارد.

ذهبی می افزاید: ابن عبدالبرّ، نام او را در بخش کسانی که منسوب به ضعف هستند و روایاتشان نوشته می شود، آورده است و یعقوب بن سُفیان نیز او را از جمله ضعفاء ذکر کرده است.

ابن سعد در مورد هُشام گوید: احادیث زیادی نقل می کرد ;ولی مورد تضعیف قرار می گرفت، او گرایش به تشیّع داشت(۲). (۱) بنا بر برخی از اقوال، حافظ در علم درایه و حدیث شناسی اهل سنّت به فردی گویند که یکصد هزار حدیث را با سند حفظ کرده باشد.

(۲) میزان الإعتدال: ۷ / ۸۱ و تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۳۷ و ۳۸.

ابن وهب در گفتار رجال شناسان

ابن وهب در گفتار رجال شناسان

در روایتی که ابن عبدالبرّ و ابن حجر با سندهای خود از اسلم ـ مولای عمر بن خطّاب ـ نقل کرده اند، نام ابن وهب نیز آمده است که اینک شرح حال او را می خوانیم:

ابن وهب، همان عبداللّه بن وهب قرشی است که اصل او مصری و از همپیمانان قریش است.

ابن عَدی او را در «الکامل فی الضعفاء»(۱) و ذهبی در «میزان الإعتدال» وارد کرده اند(۲).

ابن مَعین نیز در نکوهش او سخنانی گفته است(۳).

ابن سعد در مورد ابن وهب گوید: او تدلیس می نمود(۴).

احمد بن حنبل در مورد او گوید: احادیثی که ابن وهب از ابن جُریج نقل کرده، قابل تأمّل است.

ابو عَوانه در تأیید این گفتار گوید: احمد درست گفته است، زیرا ابن وهب مطالبی را بیان کرده که غیر از او، کسی بیان نکرده است(۵). (۱) الکامل فی الضعفاء: ۵ / ۳۳۶.

(۲) میزان الإعتدال: ۴ / ۲۲۳.

(۳) الکامل فی الضعفاء: ۵ / ۳۳۶ و ۳۳۷، و میزان الإعتدال: ۴ / ۲۲۳ و ۲۲۴.

(۴) تهذیب التهذیب: ۶ / ۶۷ و ۶۸ .

(۵) تهذیب التهذیب: ۶ / ۶۷ .

موسی بن علی لَخْمی در گفتار رجال شناسان

موسی بن علی لَخْمی در گفتار رجال شناسان

این روایت را خطیب بغدادی با سند خود از لیث بن سعد از موسی بن علی بن رَباح لَخْمی از پدرش از عُقْبَۀ بن عامر جُهَنی نقل کرده است، که راویان آن قابل بررسی اند.

بنا به گفته سیوطی: موسی بن لَخْمی از سال ۱۵۵ تا سال ۱۶۱ والی و استاندار مصر بود(۱).

ابن حجر درباره او می گوید: موسی از سال ۱۶۱ امارت مصر را به دست گرفت(۲).

سمعانی در مورد موسی لَخْمی گوید: او والی و استاندار مصر بود(۳).

ابن مَعین در مورد او این گونه اظهار نظر کرده است: موسی در نقل حدیث قوی نیست.

ابن عبدالبرّ در این زمینه می نویسد: روایاتی که موسی به تنهایی نقل کرده است، قوی نیستند(۴). (۱) حسن المحاضره: ۲ / ۱۲.

(۲) تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۳۲۳.

(۳) الأنساب: ۵ / ۱۳۴.

(۴) تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۳۲۴.

علی بن رَباح لَخْمی در گفتار رجال شناسان

علی بن رَباح لَخْمی در گفتار رجال شناسان

ابن حجر به شرح حال علی لَخْمی پرداخته که به اختصار چنین است:

۱. او به عنوان نماینده به نزد معاویه آمد.

۲. او می گفت: کسی را که مرا علی نامید، حلال نمی کنم(!!) چرا که اسم من عُلَی است.

۳. او در نزد عبدالعزیز (پسر مروان و برادر عبدالملک که مدّتی امارت مصر را به عهده داشت) منزلت و مقامی داشت، تا این که عبدالعزیز بر او برآشفت و او را برای جنگ به آفریقا فرستاد و آن جا بود تا از دنیا رفت(۱). (۱) تهذیب التهذیب: ۷ / ۲۷۱ و ۲۷۲.

عُقْبَۀ بن عامر جُهَنی در گفتار رجال شناسان

عُقْبَهٔ بن عامر جُهَنی در گفتار رجال شناسان

در قدح و طعن عقبه همین بس که:

۱. او از والیان و کارگزاران معاویهٔ بن ابی سُفیان بود . . .

سمعانی در این زمینه گوید: عقبه در فتح مصر حاضر بود و اراضی آن را اندازه گیری کرد، در سال ۴۴ بعد از مرگ عتبهٔ بن ابو سُفیان، فرماندهی سپاهیان معاویه را در مصر به دست گرفت. آن گاه معاویه در سال ۴۷ او را به نبرد دریایی فرستاد(۱).

ابن حجر در مورد عقبه گوید: او در سال ۴۴ از جانب معاویه امارت مصر را به دست گرفت(۲).

سیوطی نیز همین گونه اظهار نظر کرده است(۳).

۲. او قاتل ـ یا از قاتلان ـ عمّار بن یاسر بود.

ابن سعد در این زمینه می نویسد: عمّار رحمهٔ اللّه علیه در سن ۹۱ سالگی کشته شد. او پیش از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله متولّد شده بود. (در جنگ صفّین) سه نفر با عمّار رو به رو شدند: عُقْبَهٔ بن عامر جُهَنی، عمر بن حارث خولانی و شریک بن سَلَمه مرادی. آن گاه که در برابر او قرار گرفتند، عمّار، خطاب به آن ها گفت: به خدا سوگند! اگر ما را مورد حمله قرار دهید و تا منطقه نخلستان های هَجَر عقب برانید، یقین دارم که ما بر حق هستیم و شما بر باطل.

در این هنگام، آن افراد به او حمله کردند و او را کشتند. برخی از مردم گمان کردند که عُقْبَهٔ بن عامر، عمّار را کشته است.

۳. او کسی است که به دستور عثمان، عمّار را کتک زد.

ابن سعد پس از گفتار فوق چنین می گوید:

عُقْبَه، کسی است که طبق دستور عثمان بن عَفّان، عمّار را کتک زد(۴).

با توجّه به آن چه بیان شد، دیگر نیازی به بررسی و شرح حال لیث بن سعد و کسان دیگری که در سلسله سند روایت خطیب بغدادی هستند، نمی بینیم. (۱) الأنساب: ۲ / ۱۳۴.

(۲) تهذیب التهذیب: ۷ / ۲۰۹ و ۲۱۰.

(۳) حسن المحاضره: ۲ / ۸.

(۴) الطبقات الکبری: ۳ / ۱۹۶.

عطاء خراسانی در گفتار رجال شناسان

عطاء خراسانی در گفتار رجال شناسان

از جمله راویان این روایت، عطاء خراسانی است. بُخاری او را در کتاب «الضعفاء الصغیر» آورده است(۱).

ابن حِبّان او را در کتاب «المجروحین» ذکر کرده است(۲).

عُقَیلی نام او را در کتاب «الضعفاء الکبیر» خود آورده است(۳).

ذهبی شرح حال او را در دو کتاب «میزان الإعتدال» و «المغنی فی الضعفاء» آورده است(۴).

سمعانی در مورد عطاء خراسانی گوید: او بدحافظه بود، اغلاط زیادی داشت، اشتباه می کرد و خودش نمی فهمید و این روایات از او نقل می شد. زمانی که این امور در روایات او زیاد شد، احتجاج و استدلال به آن ها از بین رفت و باطل شد(۵).

افزون بر این ها، در این روایتِ او، بریدگی و انقطاعی است، چرا که عطاء در سال ۵۰ به دنیا آمده و در سال ۱۳۳ ـ یا ۱۵۰ ـ درگذشته است. بنا بر این، ناگزیر بایستی این روایت را از طریق شخص دیگری نقل نموده باشد که نام او را ذکر نکرده است. (۱) الضعفاء الصغیر: ۱۷۸ و ۱۷۹.

(۲) کتاب المجروحین: ۲ / ۱۳۰ و ۱۳۱.

(۳) الضعفاء الکبیر: ۳ / ۴۰۵.

(۴) میزان الإعتدال: ۵ / ۹۲، المغنی فی الضعفاء: ۲ / ۵۹.

(۵) الأنساب: ۲ / ۳۳۷.

محمّد بن عمر واقدی در گفتار رجال شناسان

محمّد بن عمر واقدی در گفتار رجال شناسان

یکی دیگر از راویان این روایت، محمّد بن عمر واقدی است. رجال شناسان در مورد او نیز سخنان بسیاری گفته اند:

احمد بن حنبل گوید: او بسیار دروغگو است و احادیث را دگرگون می سازد.

بُخاری و ابو حاتِم در مورد او گویند: محمّد بن عمر فرد متروکی است.

همچنین ابو حاتِم و نَسایی گفته اند: او حدیث وضع می کرد.

ابن راهْوَیْه گوید: به نظر من او از کسانی است که حدیث وضع می کنند.

ابن مَعین گوید: او فرد موثّق و مورد اطمینانی نیست.

دارقُطْنی گوید: در او، از نظر نقل حدیث، ضعفی است.

ابن عَدی گوید: احادیث او محفوظ و منضبط نیستند و بلا و گرفتاری از آن هاست.

سمعانی گوید: سخن درباره او بسیار است.

ابن خَلّکان گوید: رجال شناسان او را در نقل روایت تضعیف کرده اند و در مورد او سخنانی گفته اند.

یافعی گوید: پیشوایان حدیث او را تضعیف کرده اند.

ذهبی گوید: بر ترک روایات او اتّفاق نظر هست(۱). (۱) نگاه کنید به: میزان الإعتدال: ۶ / ۲۷۳، المغنی فی الضعفاء: ۲ / ۳۵۴، الکاشف: ۳ / ۶۵ ، مرآة الجنان: ۲ / ۳۶، در حوادث سال ۲۰۷، الأنساب: ۵ / ۵۶۷ ، تقریب التهذیب: ۲ / ۱۱۷ و طبقات الحفّاظ: ۱۴۹ و منابع دیگر.

عبدالرحمان بن زید در گفتار رجال شناسان

عبدالرحمان بن زید در گفتار رجال شناسان

یکی دیگر از راویان این حدیث، عبدالرحمان بن زید است. ابوطالب گوید: احمد بن حنبل در مورد عبدالرحمان بن زید گوید: او از نظر نقل حدیث، ضعیف است.

عبداللّه بن احمد گوید: از پدرم شنیدم که عبدالرحمان را تضعیف می کرد و می گفت: احادیث منکری را روایت می کند.

دُوری گوید: ابن مَعین در مورد عبدالرحمان گوید: روایت او قابل توجّه نیست.

بُخاری و ابو حاتِم در مورد او گویند: علی بن مَدِینی او را به شدّت تضعیف کرده است.

ابو داوود گوید: فرزندان زید بن اسلم همگی از نظر نقل حدیث ضعیف هستند.

نَسایی و ابو زُرعه در مورد عبدالرحمان گفته اند: او از نظر نقل حدیث، ضعیف است.

ابو حاتِم گوید: عبدالرحمان در نقل روایت، قوی نیست.

ابن حِبّان در مورد عبدالرحمان این گونه اظهار نظر می نماید:

او روایات را از روی نادانی، وارونه نقل می کرد ;تا این که احادیث مرسل بسیاری را به صورت مرفوعه و احادیث موقوف زیادی را با اِسناد نقل کرد و به سبب این امور، روایات او شایسته ترک گردید.

ابن سعد گوید: روایات بسیاری نقل کرده است ;ولی به طور جدّ، از نظر نقل حدیث، ضعیف است.

ابن خُزَیمه گوید: عبدالرحمان از کسانی است که به جهت ناتوانی حافظه اش، اهل علم به روایات او احتجاج و استدلال نمی کنند.

ساجی گوید: روایات او منکر است.

طَحاوی گوید: روایات او در نزد علمای حدیث شناس در نهایت ضعف است.

جوزجانی گوید: فرزندان زید از نظر نقل حدیث، ضعیف هستند.

حاکم و ابو نعیم گویند: عبدالرحمان از پدرش احادیث ساختگی را نقل کرده است.

ابن جَوزی گوید: رجال شناسان بر ضعف او اتّفاق نظر دارند(۱). (۱) این مطالب را همراه با سخنان دیگر می توانید در تهذیب التهذیب: ۶ / ۱۶۲ و ۱۶۳ بیابید.

زید بن اسلم در گفتار رجال شناسان

زید بن اسلم در گفتار رجال شناسان

یکی دیگر از راویان این روایت، زید بن اسلم است.

شرح حال نویسان نگاشته اند که او از جابر بن عبداللّه انصاری و ابو هریره روایاتی را نقل کرده است. در حالی که ابن مَعین گفته است:

زید هیچ روایتی را از جابر و ابو هریره نشنیده بود.

به همین گونه، مطالبی را از دیگر اصحاب، به او نسبت داده اند که مفهوم آن ها بیانگر این است که زید، روایاتی را از آن افراد نقل کرده که هرگز از ایشان نشنیده است.

ابن عبدالبرّ به این نکته تصریح کرده است و ابن حجر از او نقل کرده و سخن او را پسندیده است ;آن جا که می گوید:

ابن عبدالبرّ در مقدّمه کتاب «التمهید» مطالبی را بیان کرده که نشانگر این است که زید در نقل حدیث تدلیس می کرده است.

افزون بر این ها، از ابن عمر نقل شده است که عیبی بر او نمی دانم جز این که او قرآن را به رأی و نظر خود تفسیر می کند و در این کار زیاده روی می نماید(۱).

آن چه بیان شد، با چشم پوشی از بررسی راویان این روایت است که بین ابن عبدالبرّ، ابن حجر و ابن وهب واقع شده اند. (۱) تهذیب التهذیب: ۳ / ۳۴۵ ـ ۳۴۶.

زبیر بن بَکّار در گفتار رجال شناسان

زبیر بن بَکّار در گفتار رجال شناسان

این روایت را ابن حجر در «الإصابه» از زبیر بن بَکّار نقل کرده است.

زبیر بن بَکّار، قاضی شهر مکّه و از افرادی بود که از امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام سر برتافته و راه انحراف را می پیمود و با این ویژگی، در نزد اهل سنّت نیز مورد قدح و طعن قرار گرفته است. زبیر در سال ۲۵۶ درگذشت.

از ابن ابی حاتِم نقل شده است که من زبیر را دیدم، ولی حدیثی از او ننوشتم.

احمد بن علی سلیمانی، زبیر بن بَکّار را در کتاب «ضعفاء» آورده و گفته است: حدیث او منکر است(۱).

افزون بر اين، روايت ابن حجر از زبير، به طور مرسل نقل شده است. (۱) تهذيب التهذيب: ۳ / ۲۷۸.

بررسى سند روايات ازدواج امّ كلثوم بعد از عمر

بررسى سند روايات ازدواج امّ كلثوم بعد از عمر

آن چه بيان شد به اصل ماجرا مربوط بود كه با توجّه به بررسى هاى رجالى، روشن شد كه چنين حكايتى هيچ پايه و اساسى ندارد.

اكنون سند رواياتى را كه بيانگر ازدواج امّ كلثوم بعد از مرگ عمر مى باشد، بررسى مى نماييم.

منابع اهل سنّت، رواياتى را در شرح حال امّ كلثوم نقل كرده انـد كه به موجب آن ها، امير مؤمنان على عليه السلام بعد از مرگ عمر، امّ كلثوم را به ازدواج عون بن جعفر . . . درآورد. جايگاه اصلى و اساسى اين روايت، كتاب «الذرّيـة الطاهره» است كه در كتاب هاى «أُسد الغابه»، «الإصابه»، «ذخائر العقبى» و ديگر منابع . . . نيز از اين كتاب، نقل شده است.

اين روايت از حسن بن حسن . . . كه از طريق:

احمد بن عبدالجبّار؛

يونس بن بُكِير؛

ابن اسحاق؛

از حسن بن حسن . . . روايت شده است.

البتّه ما پيشتر در مورد سند اين روايت سخن گفتيم.

اين روايت را دُولابى با سند خود از ابن شهاب زُهْرى ـ كه از مشاهير منحرفان از اهل بيت طاهرين عليهم السلام است(۱) ـ نقل كرده است.

ما در اين تحقيق از بررسى راويان ديگر در اين سند، چشم پوشى مى نماييم و فقط اين نكته را يادآورى مى كنيم كه ابن منيع ـ كه از زُهْرى روايت كرده است ـ برادرزن هُشام بن عبدالملك بود(۲). (۱) به رساله اى كه در مورد روايت خواستگارى حضرت على عليه السلام از دختر ابو جهل نگاشته ايم، مراجعه كنيد.

(۲) تهذيب التهذيب: ۷ / ۱۳.

بررسى سند روايات وفات امّ كلثوم

بررسى سند روايات وفات امّ كلثوم

رواياتى كه در مورد وفات امّ كلثوم به دست ما رسيده، به طور عمده توسّط ابن سعد، در كتاب «الطبقات الكبرى» نقل شده است.

در اين جا به سند آن ها نگاهى مى نماييم و پس از آن، دلالت آن ها را بررسى مى كنيم.

بى ترديد بخش عمده سندهاى اين روايت، به عامر شَعْبى منتهى مى شود. بنا بر اين، به بررسى احوالات او مى پردازيم.

نگاهى به شرح حال عامر شَعْبى

نگاهى به شرح حال عامر شَعْبى

شش سال از خلافت عمر باقى مانده بود كه عامر شَعْبى پا به عرصه وجود نهاد.

وى بعد از سال صدم، دار فانى را وداع گفت.

از اين رو، روايت او مرسل است.

شعبی، قاضی مروانیان بود.

او از منحرفـان از امیر مؤمنان علی علیه السـلام به شـمار می آمـد، به طوری که نزد حَجّاج آمـد و از آن حضـرت بـدگویی کرد و به ایشان دشنام داد(!!).

حسن بَصری از این کارش خشمگین شد و به پند و اندرز او پرداخت(۱).

این کینه و دشـمنی او را واداشت تـا بگویـد: علی، قرآن نخوانـده بـود و آن را از حفـظ نـداشت ;(!!)این سـخن نسـنجیده او موجب گردید که عدّه ای در برابر او قرار گرفته و این مطلب را رد کردند(۲).

همین دشمنی، او را واداشت تا روایاتی به این مضمون را جعل کند که:

۱ ـ ابوبکر بر فاطمه دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله، نماز خواند و چهار تکبیر گفت(!!).

۲ ـ آن گـاه کـه فـاطمه درگـذشت، علی او را شـبانه دفـن کرد و زیر بغـل هـای ابـوبکر را گرفت و او را جلـو فرسـتاد تـا بر او نمـاز بخواند(!!).

سـاختگی بـودن این روایت آن قـدر آشـکار است که ابن حجر نـاگزیر شـده است که در ذیـل آن بگویـد: در این روایت ضـعف و انقطاعی است(۳).

همچنین این دشـمنی، او را واداشت تا شخصیّتی همانند حارث همدانی را دروغگو بشمارد ـ که این فقط به جهت تشیّع حارث بود ـ تا جایی که عدّه ای به او اعتراض کردند.

ابن حجر در این مورد گویـد: ابن عبـدالبرّ در کتابش به نام «العلم»، آن جا که از ابراهیم نقل می کنـد که شـعبی، حارث را تکـذیب کرده است، می نویسد:

گمـان می کنم که شـعبی به این سـبب که حـارث را تکـذیب کرده و از وی به «دروغگـو» یـاد کرده است، مجـازات شود ;چرا که دروغی از حـارث آشـکار نشـده بود و تنهـا جرمش، زیاده روی او در مهرورزی به علی علیه السـلام است(۴). (۱) احیاء العلوم: ۲ / ۳۴۶.

(۲) غایهٔ النهایهٔ فی طبقات القراء: ۱ / ۵۴۱ .

(۳) الإصابه: ۸ / ۲۶۷.

(۴) تهذیب التهذیب: ۲ / ۱۳۵.

نگاهی به شرح حال عمّار بن ابی عمّار

نگاهی به شرح حال عمّار بن ابی عمّار

از آن جایی که برخی از این روایات به عمّار بن ابی عمّار منتهی می شود، در یک نگاه کوتاه به شرح حال او معلوم می گردد که: عـدّه ای از پیشوایانِ جرح و تعـدیل، ماننـد شُعبهٔ بن حَجّاج، بُخاری، ابن حِبّان و دیگران بر او طعن و قـدح زده انـد(۱). (۱) تهذیب التهذیب: ۷ / ۳۴۱، تقریب التهذیب: ۱ / ۷۰۷.

نگاهی به شرح حال نافع

نگاهی به شرح حال نافع

برخی دیگر از این روایات به نافع مولای ابن عمر، می رسد. از این رو، لازم است به شرح حال او نیز نگاهی اجمالی داشته باشیم.

کافی است که بدانیم عبداللّه بن عمر به او گفته بود:

ای نافع! از خدا بترس و بر من دروغ نبند، آن سان که عِکْرَمه بر ابن عبّاس دروغ می بست.
این سخن ابن عمر در شرح حال نافع و عِکْرَمه مشهور است.
افزون بر این، سخن احمد بن حنبل در مورد نافع قابل توجّه است، آن جا که می گوید: روایات نافع از عمر منقطع است(۱). (۱) تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۳۷۰.

نگاهی به شرح حال عبداللّه بَهیّ

نگاهی به شرح حال عبداللّه بَهیّ
برخی از این روایات به عبداللّه بَهیّ می رسد و او همان عبداللّه بن یَسار است.
ابن حجر در مورد وی گوید: عبداللّه، مولای مصعب بن زبیر بود . . . پس روایت او مرسل است.
این مرد هر گاه از عایشه روایت کرده است، می گوید: عایشه برای من روایت کرد. علما او را تکذیب کرده و گفته اند: او فقط از عُرْوَهٔ بن زبیر روایت می کند.
ابن ابی حاتِم نیز در کتاب «العلل» از عبداللّه یاد کرده و از پدرش نقل کرده است که به روایات بَهیّ احتجاج نمی شود و احادیث او مضطرب اند(۱).
آن چه بیان شد، مطالبی بود در مورد سندهای روایات مربوط به امّ کلثوم.
البتّه ما در این جا راه اختصار را پیمودیم و از بررسی راویان دیگر این روایت، چشم پوشیدیم. (۱) تهذیب التهذیب: ۶ / ۸۲ و ۸۳ .

بخش سوّم: بررسی متن روایات و دلالت آن ها

محور یکم:

بخش سوّم بررسی متن روایات و دلالت آن ها جستجوگرِ حق! با من بیا تا پس از بررسی راویان این داستان، نگاهی به متون روایات و دلالت های آن ها داشته باشیم . . . تا از نزدیک شاهد غرض ورزی های به عمل آمده از سوی دشمنان اهل بیت علیهم السلام . . . ـ در تمام مراحل داستان ـ باشیم.
این بررسی را از چند محور پی می گیریم: محور یکم:
در روایت هایی که بیان شد، چنین آمده است:
امام علیه السلام علّت مخالفت خود با عمر را کم سنّ و سال بودن امّ کلثوم بیان کرده و این که دخترش را برای پسر برادرش جعفر بن ابی طالب، نگه داشته است.
در روایت ابن سعد می خوانیم: علی علیه السلام فرمود: من دخترانم را برای پسران جعفر نگه داشته ام.
در روایت حاکم آمده است که حضرتش فرمود: من او را برای پسر برادرم مهیّا کرده ام.
در روایت دیگر از ابن سعد می خوانیم که حضرتش فرمود: او دختربچّه است.
البتّه ابن عبدالبرّ، ابن اثیر و دیگران نیز همین گونه نقل کرده اند.
و در روایت بیهقی آمده است که امام علیه السلام فرمود: او برای این کار، کوچک است.
پس در این روایات مطلب دیگری از امام علیه السلام نیامده است، مگر این که عمر دوباره بازگشت و گفت: او را به ازدواج من درآور ;به خدا سوگند! در روی زمین کسی نیست که . . .

و امام علیه السلام ـ آن سان که در این روایات آمده است ـ کاری نکرد مگر این که دخترش را به نزد عمر فرستاد تا عمر او را ببیند . . .(!!).

و در برخی روایات این مطلب اضافه شده است که امام علیه السلام امر کرد تا وی را آماده سازند ;پس او را آراستند و زینت کردند و امام علیه السلام او را به نزد عمر فرستاد . . . تا اگر مورد پسند او واقع گردید و به او راضی شد، همسر او باشد . . .(!!).

شگفت آور است که چگونه موضع امام علیه السلام نسبت به این قضیّه، از عدم پذیرش صریح و قاطع، به پذیرش دگرگون می شود و حضرتش به سرعت از سخن خود باز می گردد و نظرش به این سادگی و تا این حدّ تغییر می کند؟

چه کسی باور می کند؟! حدّ اقل این موضوع تردید برانگیز است و نیاز به تأمّل و اندیشه دارد.

از لا ـ به لای روایات پراکنده، حقایقی برای خواننده اندیشمند، آشکار می شود، حقایقی که کوشیده اند تا در آثار قدمای اهل حدیث، هم چنان به صورت مخفی نگه داشته شود. اینک برخی از آن روایات را بیان می نماییم:

در روایتی که ابن مَغازلی ـ متوفّای ۴۸۳ ـ با سند خود از طریق عبداللّه بن عمر نقل کرده، چنین آمده است:

عمر بن خطّاب بر فراز منبر رفت و گفت: ای مردم! به خدا سوگند! آن چه مرا به اصرار و پافشاری بر علی بن ابی طالب درباره دخترش واداشت، فقط این بود که از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شنیده بودم که می گفت:

«کلّ سبب و نسب وصهر منقطع]یوم القیامة[إلاّ نسبی وصهری، فإنّهما یأتیان یوم القیامة ;یشفعان لصاحبهما;»

«هر نسب و خویشاوندی و دامادی در روز قیامت گسستنی است، مگر نسب و دامادی با من، و این دو، در روز قیامت می آیند و برای صاحبانشان شفاعت می کنند»(۱).

از این روایت معلوم می شود که این قضیّه، مورد تعجّب و شگفتی صحابه و تابعین شده بود، و در سطح شهر درباره آن گفت و گو می شد، به گونه ای که عمر را ناگزیر کرد تا آشکارا و به طور علنی، هدف خود از این خواستگاری را بیان کند و به خداوند سوگند یاد نماید که این کار او دلیلی نداشته است جز آن چه که وی از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شنیده بود و از این رو، بر این کار اصرار و پافشاری داشت . . .

ولی این متن، درباره اصرار و پافشاری او مطلبی را اضافه نکرده و توضیح نداده است که اصرار و پافشاری او چگونه بوده و عکس العمل امام علیه السلام نسبت به آن، به چه نحو بوده است؟!

در روایت خطیب بغدادی آمده است:

عمر بن خطّاب از علی بن ابی طالب دخترش را ـ که از فاطمه علیها السلام بود ـ خواستگاری کرد و بارها به نزد علی می آمد و می گفت: ای ابا الحسن! آن چه مرا واداشته است تا زیاد به نزد تو بیایم، فقط سخنی است که از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شنیده ام . . .

در این روایت تصریح شده است که عمر بارها به نزد علی علیه السلام می آمد.

در برخی روایات دیگر، مطالبی است که از آن ها بوی تهدید احساس می شود. در یکی از نقل های ابن سعد آمده است:

عمر در پاسخ به امام علیه السلام که فرمود: او دختربچّه است، گفت: به خدا سوگند! عذر تو این نیست، ولی ما می دانیم که هدف تو چیست.

در روایت دُولابی و محبّ طبری که از ابن اسحاق نقل کرده اند، آمده است: عمر گفت: به خدا سوگند! هدف تو این نیست، بلکه می خواهی مرا از این امر بازداری(۲).

در برخی روایت ها به صراحت بیان شده است که «تازیانه عمر» نیز در این قضایا نقش مهمّی داشته است. در روایتی که دُولابی با سند خود از اسلم، مولای عمر نقل کرده است، این گونه می خوانیم:

عمر از علی بن ابی طالب، امّ کلثوم را خواستگاری کرد. علی با عبّاس، عقیل و حسن مشورت کرد.
عقیل عصبانی شد و به علی گفت: سپری شدن روزها و ماه ها فقط بر عدم بصیرت تو در کارت می افزاید. به خدا سوگند! اگر این کار را انجام دهی چنین و چنان می شود.
علی به عبّاس گفت: به خدا سوگند! این سخن او از روی نصیحت و خیرخواهی نبود، بلکه تازیانه عمر او را به آن چه می بینی، واداشته است(۳).
از طرفی، ابو نعیم اصفهانی نیز این خبر را از زید بن اسلم از پدرش روایت کرده، ولی قضیّه مخالفت عقیل و سخن از «تازیانه عمر» را حذف کرده است. با هم این روایت را می خوانیم:
زید بن اسلم از پدرش نقل می کند که عمر بن خطّاب، علی بن ابی طالب را به نزد خود فراخواند و با او پنهانی سخن گفت. پس از آن، علی برخاست و به صُفّه(۴) آمد و با عبّاس، عقیل و حسین درباره تزویج امّ کلثوم به عمر، مشورت کرد.
علی گفت: عمر به من خبر داد که از پیامبر صلّی اللّه علیه وآله شنیده است که آن حضرت فرمود:
«کلّ سبب و نسب منقطع یوم القیامهٔ إلاّ سببی ونسبی؛»
«هر نسب و خویشاوندی روز قیامت گسستنی است، مگر نسب و خویشاوندی من»(۵).
گذشته از این ها، در برخی از روایات آمده است که امام علیه السلام علاوه بر موضوع کوچک بودن سنّ امّ کلثوم و نگه داشتن او برای پسر برادرش، علّت دیگری نیز برای مخالفت و امتناع خود آورده است. آن جا که حضرتش فرمود: او با من، دو امیر و ولیّ دیگری نیز دارد(۶).
منظور حضرت از آن دو، امام حسن و امام حسین علیهما السلام بود و بنا بر روایتی، امیر مؤمنان علی علیه السلام با حسنین علیهما السلام، عقیل و عبّاس مشورت کرد.
این روایت که از اسلم نقل شده است، حاکی از سکوت امام حسن علیه السلام در این باره است، که این سکوت به منزله رضایت ایشان تلقّی شده است.
بلکه در روایت دیگری آمده است:
حسین ساکت ماند و حسن شروع به سخن کرد. حمد و ثنای خدای را به جا آورد و گفت: پدرجان! چه کسی پس از عمر شایستگی چنین امری را دارد؟ او با رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله همنشین بود و آن گاه که پیامبر صلّی اللّه علیه وآله از دنیا رفت، از او راضی بود. او خلافت را به دست گرفت و به عدالت رفتار کرد(!!).
علی گفت: راست گفتی پسرم! ولی دوست نداشتم کاری را بدون رأی شما دو نفر تمام کرده باشم(۷).
ولی این روایت، با روایتی که بیهقی از ابن ابی ملیکه از حسن بن حسن نقل کرده است، منافات دارد. در آن روایت آمده است:
علی به حسن و حسین گفت: او را به ازدواج عمویتان درآورید.
آن ها گفتند: او هم زنی مانند دیگر زنان است و حقّ انتخاب دارد.
علی با خشم برخاست و حسن دامن لباس او را گرفت و گفت: پدرجان! تحمّل دوری از تو را نداریم.
علی گفت: پس او را به ازدواج عمر درآورید(۸).
با این حال، گروهی از روی عمد و آگاهانه به تحریف این داستان دروغین پرداخته اند. دقّت کنید! عین همین اختلاف را از قول حسن بن حسن، در ماجرای ازدواج امّ کلثوم با عون بن جعفر روایت کرده اند ؛در آن روایت می خوانیم:
وقتی که امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب، از عمر بن خطّاب بیوه شد، برادرانش حسن و حسین، نزد او آمده و به او گفتند . . .(۹).
این روایتی طولانی است که دروغ هایی شرم آور و مطالب باطل و خنده آوری را در بر گرفته است. (۱) مناقب الإمام علی بن ابی

طالب علیه السلام، ابن مغازلی: ۱۳۴ و ۱۳۵.

(۲) ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: ۲۸۶.

(۳) الذرّیة الطاهره: ۱۶۰. به پاورقی مندرج در صفحه (۳۱) مراجعه فرمایید.

(۴) جایگاهی بلندتر از زمین که سقف آن از جریده خرما پوشیده است و محل آسایش فقرا و بینوایان می باشد.

(۵) حلیة الاولیاء: ۲ / ۴۲.

(۶) ذخائر العقبی: ۲۸۹.

(۷) ذخائر العقبی: ۲۸۹.

(۸) السنن الکبری: ۷ / ۱۸۵ شماره ۱۳۶۶۰.

(۹) الذرّیة الطاهره: ۱۶۲ و ۱۶۳ و ذخائر العقبی: ۲۹۰.

محور دوّم:

محور دوّم:

پیش از این بیان شد که در بسیاری از روایات، امام علیه السلام علّت مخالفت خود با ازدواج امّ کلثوم را کوچک بودن سنّ او بیان می فرمود . . . آن چه از این روایت ها آشکار می گردد، این است که عمر، سخن امام علیه السلام را تصدیق نمی کرد. از این رو بارها نزد حضرتش می آمد و اصرار و پافشاری می نمود . . . تا جایی که کار به تهدید رسید. حتّی در برخی از روایات به این امر تصریح شده است. در روایت دُولابی و محبّ طبری آمده است:

علی گفت: او کوچک است.

عمر گفت: نه، به خدا سوگند! عذر تو این نیست، ولی تو می خواهی مرا از این امر باز داری. اگر این طور است که تو می گویی، او را به نزد من بفرست . . .(۱).

و از آن جایی که صدور چنین اعمالی از عمر، در نزد علمای اهل سنّت زشت و ناپسند می نمود . . . بعضی از محدّثان و راویان آن ها، از نقل علّت خودداری امیر مؤمنان علی علیه السلام، اصرار، تهدید و تکذیب عمر پرهیز کرده اند . . . کسی که به روایت خطیب بغدادی مراجعه کند، این موضوع از دیده او پنهان نخواهد ماند. (۱) الذرّیة الطاهره: ۱۵۷ و ۱۵۸، ذخائر العقبی: ۲۸۶.

محور سوّم:

محور سوّم:

ابن سعد از واقدی و دیگران نقل می کند و می گوید: . . . آن گاه علی پارچه ای خواست و آن را پیچید و به امّ کلثوم گفت: با این، نزد عمر برو . . .

در عبارت محبّ طبری به نقل از ابن اسحاق آمده است: علی، امّ کلثوم را صدا زَد و پارچه ای را به وی داد و گفت: با این، نزد او برو . . .

این کار به این جهت بود که عمر او را ببیند. از این رو، وقتی امّ کلثوم به نزد پدرش بازگشت، گفت: او پارچه را باز نکرد و جز من، به چیزی نگاه نکرد.

آری، چنین رفتاری از خلیفه مسلمانان در نظر برخی از علمای اهل سنّت ـ همانند سبط بن جَوزی ـ زشت و ناپسند جلوه کرده است که به زودی سخنان او را بیان خواهیم کرد.

روی این اساس، برخی دیگر از محدّثان، این موضوع را در روایاتشان، نیاورده اند.

ابو بُشر دُولابی این گونه روایت کرده است:

. . . علی، امّ کلثوم را ـ که در آن وقت دختربچّه ای بود ـ صدا زد و گفت: به نزد امیرالمؤمنین برو و به او بگو: پدرم به تو سلام می رساند و می گوید: ما حاجتی را که خواسته بودی برآوردیم . . .

خطیب بغدادی نیز این گونه روایت کرده است:

عمر از علی، امّ کلثوم را خواستگاری کرد و گفت: او را به ازدواج من درآور.

علی فرمود: من او را برای پسر برادرم عبداللّه بن جعفر نگه داشته ام.

عمر گفت: به خدا سوگند! کسی بهتر از من، حال او را رعایت نمی کند.

پس از آن، علی او را به ازدواج عمر درآورد و عمر به نزد مهاجرین آمد . . .

محور چهارم:

محور چهارم:

در این داستان امور زشت و شنیعی را نقل کرده اند، از جمله:

در روایت ابن سعد از واقدی آمده است: علی دستور داد تا امّ کلثوم را آرایش کنند تا به نزد عمر برود ؛پس او را آماده کردند.

در روایت خطیب بغدادی از عُقْبَهٔ بن عامر آمده است: او را آراستند.

در روایت ابن عبدالبرّ و دیگران از امام باقر علیه السلام آمده است: وقتی که امّ کلثوم به نزد عمر آمد، عمر، ساق پای او را برهنه کرد(!!).

آری، این مطالب در اوج زشتی و شناعت است.

به راستی، آیا دروغ پردازان و جاعلان این روایات شرم نمی کنند که چنین اعمال زشتی را می سازند؟! اعمال زشتی که اگر یکی از مردم عادی آن ها را بشنود، از آن ها متنفّر شده و به زشتی اعمالشان اعتراف می کند!

آیا شرم نمی کنند که این قضایای زشت را از زبان امام باقر علیه السلام جعل و نقل می کنند؟!

آری، به راستی شرم آور است. روی همین اساس، می بینیم برخی از محدّثان اهل سنّت دست به تحریف این قضایا زده اند. ابن اثیر این قضیّه را تلطیف کرده است و می گوید: عمر دستش را بر او گذاشت.

دُولابی و محبّ طبری در این مورد، این گونه آورده اند: عمر، بازوی او را گرفت.

در جای دیگر می گویند: عمر او را گرفت و به آغوش کشید(!!).

برخی نیز چون بیهقی و حاکم نیشابوری در این زمینه چیزی نقل نکرده اند.

محبّ طبری، آن گاه که این قبیل روایات را نقل می کند، می گوید: ابن سمّان مضمون این قضیّه را به طور اختصار آورده است . . .

امّا آن چه او نقل کرده است، چیزی از این مطالب را ندارد(۱).

از طرفی، برخی از ناقلان داستان، به طور صریح، این قضیّه را تکذیب کرده اند. سبط بن جَوزی (درگذشته ۶۵۴) در این زمینه می گوید:

جدّ من در کتاب «المنتظم» می نویسد: علی، امّ کلثوم را به نزد عمر فرستاد، تا عمر او را ببیند. عمر ساق او را برهنه کرد و به آن دست زد و لمس کرد(!!).

سبط ابن جَوزی می افزایـد: به نظر من ـ به خـدا سوگنـد! ـ این کار زشت و قبیحی است ;اگر او کنیز هم بود(۲)، با او چنین رفتاری نمی کرد.

از طرفی، مسلمانان اتّفاق نظر دارند که لمس کردن زن نامحرم جایز نیست ;پس چگونه این کارها را به عمر نسبت می دهند؟(۳).

نگارنـده گوید: ای کاش تنها لمس کردن بود. در روایت خطیب بغدادی از بوسیدن و گرفتن ساق پا سخن به میان آمده است(!!).

(۱) نگاه کنید به: ذخائر العقبی: ۲۸۹.

(۲) شایان ذکر است که در فقه مسلمانان ـ اعمّ از شیعه و سنّی ـ احکام خاصّی برای رفتار با کنیز مطرح است که هرگز قابل قیاس با احکـام رفتـار بـا زن آزاد نمی باشـد. به هر حـال، قبـح و شـناعت فعـل عمر، در جـای خود باقی است و مقصود ابن جَوزی حنفی از عبارت فوق، اشاره به همین نکته است.

(۳) تذکرهٔ الخواص: ۲۸۸ و ۲۸۹.

محور پنجم:

محور پنجم:

متن روایتی که ابن سعد و دیگران نقل کرده اند، در برگیرنده نوعی تهنیت است. خواندیم که عمر به مهاجرین گفت: به من تهنیت بگوییـد و آن ها به او تهنیت گفتند(۱ ;)به این معنـا که عمر از آن هـا تهنیت ویژه ای را درخواست کرد و گفت: به من، به اتّفـاق و همدلی بین همسران و داشتن فرزندان بسیار، تبریک و تهنیت گویید(۲).

پر واضح است که این نوع تهنیت گفتن، از رسم های دوران جاهلیّت بود که به اتّفاق نظر همه مسـلمانان، رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله از گفتن آن نهی فرموده بود.

در این زمینه، احمد بن حنبل به سند خود، این گونه روایت می کند:

عبـداللّه بن محمّـد بن عقیـل گویـد: عقیـل، پسـر ابوطـالب ازدواج کرده بود، او به نزد ما آمـد و ما با آن تهنیت دوران جاهلی، به او تهنیت و تبریک گفتیم.

عقیـل گفت: آرام باشـید! این گونه تهنیت نگوییـد، چرا که پیـامبر صـلّی اللّه علیه وآله مـا را از این گونه تهنیت باز داشت و فرمود: بگویید: خدا برای تو مبارک گرداند. خدا بر تو مبارک کند، این امر بر تو مبارک باشد(۳).

و از آن جایی که این سخن عمر، نشانگر جهل و نادانی او نسبت به اوامر و نواهی رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله است، یا بیانگر این است که او می خواسـته سنّت های دوران جاهلی را زنده کند ;علمای اهل سـنّت ناگزیر شده اند تا این متن را تحریف نمایند و در آن تصرّف کنند. بنا بر این، در «مستدرک» حاکم چنین می خوانیم:

عمر به نزد مهاجرین آمد و گفت: آیا به من تهنیت نمی گویید؟.

در «سنن» بیهقی آمده است:

عمر به نزد مهاجرین آمد . . . و آن ها برای او به برکت و خیر، دعا کردند.

از طرفی، خطیب بغدادی اصـلاً این قضیّه را در تاریخ خود نقل نکرده است. (۱) الطبقات الکبری: ۸ / ۳۳۹، کنز العمّال: ۱۳ / ۲۶۹ شماره ۳۷۵۸۶، الإستیعاب: ۴ / ۵۰۹، اُسد الغابه: ۷ / ۳۷۸، الإصابه: ۸ / ۴۶۵.

(۲) ذخائر العقبی: ۲۸۷. برای آگـاهی از معنای این گونه تهنیت، به کتاب «لسان العرب» و دیگر کتاب های لغت واژه «رفاء» مراجعه نمایید.

(۳) مسند احمد بن حنبل: ۴ / ۴۸۴. نگاه کنید به وسائل الشیعه: ۱۴ / ۱۸۳ حدیث ۲۵۵۵۰.

محور ششم:

محور ششم:

محور دیگری از این داستان که قابل بررسی است، ثمره این ازدواج دروغین است.

در تعدادی از این روایت ها آمده است: امّ کلثوم پس از ازدواج با عمر، پسری به نام زید به دنیا آورد.

در روایت سعد و گروه دیگری چنین آمده است: او، زید بن عمر و رقیّه، دختر عمر را به دنیا آورد.

نَوَوی در بخش تعداد فرزندان عمر، این گونه نقل می نماید: . . . و فاطمه و زید که مادر آن ها امّ کلثوم بود . . .(۱).

در روایت ابن قُتَیْبه، درباره دختران امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین آمده است:

. . . امّ کلثوم فرزندانی به دنیا آورد که آن ها را ذکر کردیم(۲). (۱) تهذیب الاسماء واللغات: ۲ / ۳۳۴.

(۲) المعارف: ۱۲۲.

محور هفتم:

محور هفتم:

یکی از محورهای قابل بررسی در این داستان ساختگی، ازدواج امّ کلثوم پس از مرگ عمر است.

در چندین روایت بیان شده است که پس از عمر، عون، سپس محمّد پسران جعفر، امّ کلثوم را به همسری گرفتند ;ولی همین کسانی که قائل به ازدواج آن دو با امّ کلثوم شده اند، گفته اند: عون و محمّد در نبرد شوشتر کشته شدند و این نبرد در دوران خلافت عمر روی داد.

ابن عبدالبرّ در این زمینه گوید:

عون بن جعفر بن ابی طالب در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به دنیا آمد. مادر او ـ و برادرانش عبداللّه و محمّد، پسران جعفر بن ابی طالب ـ اسماء بنت عُمَیْس خَثْعَمی بود. عون و برادرش محمّد، در جنگ شوشتر شهید شدند و هیچ فرزندی نداشتند(۱).

وی در ادامه می گوید:

محمّد بن جعفر بن ابی طالب در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به دنیا آمد . . . او همان کسی است که بعد از مرگ عمر بن خطّاب، با امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب، ازدواج کرد . . . و در جنگ شوشتر شهید شد(۲).

ابن حجر در این مورد می گوید: عون بن جعفر در جنگ شوشتر شهید شد. این جنگ در زمان خلافت عمر روی داد و عون هیچ فرزندی نداشت(۳).

ابن اثیر نیز همین گونه اظهار نظر کرده است(۴).

شایان ذکر است که این نبرد در دوران خلافت عمر روی داده است و تاریخ نگاران، به صراحت این موضوع را بیان کرده اند(۵).

ابن حجر نیز در این عبارتی که از او نقل کردیم، به این موضوع تصریح کرده است.

آری، پژوهشگرِ حقیقت جو، به سخنان متناقض اینان توجّه دارد و در شگفت خواهد بود! (۱) الإستیعاب: ۳ / ۳۱۵.

(۲) الإستیعاب: ۳ / ۴۲۳ و ۴۲۴.

(۳) الإصابه: ۴ / ۶۱۹ .

(۴) أُسد الغابه: ۴ / ۳۰۲.

(۵) تاریخ طبری: ۳ / ۱۷۴، الکامل فی التاریخ: ۲ / ۵۵۰ .

محور هشتم:

محور هشتم:

سخن دیگر این که، به راستی کدام یک از این دو برادر با امّ کلثوم ازدواج کرد: عون بن جعفر یا محمّد بن جعفر؟!

روایات اهل سنّت در این مورد، به صورت های مختلفی وارد شده است. ابن سعد و دارقُطْنی ـ آن سان که در «الإصابه» آمده است ـ گویند: عون در دوران زندگی امّ کلثوم از دنیا رفت و برادرش، محمّد او را به همسری گرفت. سپس محمّد نیز درگذشت و عبداللّه او را به ازدواج خود درآورد.

ابن سعد این گونه روایت می کند: امّ کلثوم می گفت: من از اسماء بنت عُمَیْس، شرم می کنم، چرا که دو پسرش در نزد من مُردند و من بر این سوّمی می ترسم. ولی امّ کلثوم در نزد عبداللّه از دنیا رفت(۱).

ابن قُتَیْبه این داستان را به گونه دیگری نقل می کند. او می گوید: هنگامی که عمر کشته شد، محمّد بن جعفر، با امّ کلثوم ازدواج کرد و در دوران زندگی او مُرد. سپس عون بن جعفر با او ازدواج کرد و امّ کلثوم در نزد او از دنیا رفت(۲).

ملاحظه می کنید که ابن قُتَیْبه ازدواج محمّد بن جعفر با امّ کلثوم را پیش از ازدواج عون با او دانسته است و وفات او را در نزد عون ذکر کرده و هیچ نامی از عبداللّه به میان نیاورده است.

از طرفی، گرچه ابن عبدالبرّ در شرح حال امّ کلثوم، به جریان ازدواج او بعد از عمر و نیز به مسأله ازدواج عون با او، هیچ اشاره ای نکرده است، با این وجود، در شرح حال محمّد بن جعفر می گوید:

محمّد بن جعفر بن ابی طالب همان کسی است که بعد از مرگ عمر بن خطّاب، با امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب، ازدواج کرد(۳). (۱) الطبقات الکبری: ۸ / ۳۳۸.

(۲) المعارف: ۱۲۲.

(۳) الإستیعاب: ۳ / ۴۲۴.

محور نهم:

محور نهم:

در این بخش، نگاه کوتاهی به شرح حال عبداللّه بن جعفر می نماییم.

او همسر عقیله بنی هاشم، زینب دختر امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. حضرت زینب علیها السلام با همسرش عبداللّه می زیست تا این که بعد از واقعه کربلا از دنیا رفت.

ابن سعد در شرح حال زینب علیها السلام می نویسد:

زینب، دختر علی بن ابی طالب بود، عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطَّلِب با او ازدواج کرد. ثمره این ازدواج، چهار پسر به نام های علی، عون اکبر، عبّاس و محمّد و یک دختر به نام امّ کلثوم بود.

ابن سعد در ادامه، روایتی را از محمّد بن اسماعیل بن فَدیک از ابن ابی ذِئب نقل می کند و می گوید:

عبدالرحمان بن مهران به من این گونه گفت: عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب، با زینب دختر علی، ازدواج کرد. او هم زمان با همسر]بیوه [علی، لیلا بنت مسعود نیز ازدواج کرد که هر دو، همسر عبداللّه بودند(۱).

نَوَوی در شرح حال عبداللّه، پس از شمارش نام فرزندان او می گوید: مادر آن ها زینب دختر علی بن ابی طالب، از فاطمه دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله بود(۲).

ابن حجر درباره حضرت زینب علیها السلام می نویسد: زینب، دختر علی بن ابی طالب بن عبدالمطَّلِب، هاشمی و نواده رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله و مادرش فاطمه بود.

وی در ادامه می نویسد: ابن اثیر، زینب را این گونه معرّفی می نماید:

او در دوران زندگی پیامبر صلّی اللّه علیه وآله پا به عرصه وجود نهاد. وی دختری خردمند، فهمیده و سخنور بود. پدرش او را به ازدواج پسر برادرش عبداللّه بن جعفر، درآورد، فرزندانی برای او به دنیا آورد. هنگامی که برادرش امام حسین علیه السلام کشته شد، همراه او بود. سپس به شام برده شد. او در مجلس یزید بن معاویه حاضر شد. هنگامی که در آن مجلس، آن مرد شامی، خواهرش فاطمه را به عنوان کنیز خواست، زینب لب به سخن گشود و یزید را مورد خطاب قرار داد و سخنانی ایراد کرد که نشانگر خرد و قوّت قلب اوست. این داستان معروف و مشهور است(۳).

بنا بر این . . . اگر آن امّ کلثومی که در زمان معاویه درگذشته، همان امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان علی علیه السلام باشد . . . که بعد از مرگ عون و محمّد، همسر عبداللّه بن جعفر شده است . . . ـ آن سان که در این روایات آمده بود ـ . . . مفهوم چنین سخن، این است که عبداللّه بن جعفر، دو خواهر را با هم، به همسری گرفته است . . . و این امری است که انجام آن، جایز نیست و حتّی سخن گفتن به آن نیز روا نمی باشد . . .

از این رو، ابن سعد این فراز را با دقّت بیان کرده است. او می گوید:

امّ کلثوم، همسر محمّد بن جعفر بود که پس از او، برادرش عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب، بعد از درگذشت خواهرش زینب، با او ازدواج کرد. (۱) الطبقات الکبری: ۸ / ۳۴۰.

(۲) تهذیب الاسماء واللغات: ۱ / ۲۴۹.

(۳) الإصابه: ۸ / ۱۶۶ و ۱۶۷.

محور دهم:

محور دهم:

پرسش دیگری که در این میان مطرح است، این است که پس از مرگ امّ کلثوم، چه کسی بر او نماز خواند؟

پاسخ این پرسش از روایاتی که در این زمینه رسیده اند، به دست می آید ;ولی بین این روایات نیز اختلافات و تناقضاتی وجود دارد . . . به گونه ای که حتّی در روایاتی که «یک راوی» آن ها را نقل کرده است نیز این اختلاف و تناقض به چشم می خورد.

ابن سعد از شعبی و عبداللّه بَهیّ در مورد نماز بر جنازه امّ کلثوم و زید پسر او، چنین روایت کرده اند: ابن عمر بر آن دو نماز گزارد.

او از عمّار بن ابی عمّار و نافع نیز همین داستان را روایت کرده است و می گوید: سعید بن عاص بر آن ها نماز گزارد.

جالب است که برخی از تاریخ نگاران به نقل از عمّار بن ابی عمّار نقل کرده اند که سعد بن ابی وَقّاص بر آن ها نماز خوانده است(۱).

به هر حال، نمازگزار بر امّ کلثوم هر که باشد ;روایات نشانگر این است که او در زمان معاویه درگذشت ;چرا که در این روایات تصریح شده است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در نماز حضور داشته اند.

امّا آنچه از تاریخ ثابت شده این است که امّ کلثوم به همراه خواهرش زینب علیها السلام در واقعه کربلا حضور داشت. هنگامی که به عنوان اسیر به کوفه برده شد، خطبه معروفی در آن شهر ایراد کرد که متن آن در کتاب ها نقل شده است.

این خطبه را ابن طیفور ـ متوفّای ۲۸۰ ـ در کتاب «بلاغات النساء» ذکر کرده است. ابن اثیر و عدّه دیگری از بزرگان علما و محدّثان

نیز آن را در ذیل واژه «فَوْث» در کتاب هایشان همچون: «النهایه»، «لسان العرب» و «تاج العروس» آورده اند.
شاید به همین جهت بوده که در روایت ابو داوود از عمّار بن ابی عمّار آمده است:
عمّار بن ابی عمّار گوید: من بر سر جنازه امّ کلثوم و پسرش حاضر بودم، جنازه پسر را در سمتی که امام می ایستد، قرار دادند. من به این کار ایراد گرفتم. امّا در میان مردم، ابن عبّاس، ابو سعید خُدری، ابو قُتاده و ابو هریره نیز بودند. آن ها گفتند: این کار سنّت است(۲).
عمّار بن ابی عمّار این داستان را بدون ذکر نام امامی که بر آن دو نماز خواند، به پایان می برد. همچنین بی آن که توضیحی دهد که این امّ کلثوم چه کسی است؟ و پسر او کیست؟
باز در روایت نَسایی از عمّار بن ابی عمّار آمده است که گوید:
من بر سر جنازه زنی و پسربچّه ای حاضر بودم. جنازه پسربچّه را در جلو، در جهتی که امام می ایستد، گذاشتند و جنازه زن را در پشت او قرار دادند و بر آن دو نماز خوانده شد. در میان مردم ابو سعید، ابن عبّاس، قُتاده و ابو هریره بودند. من در این مورد از آن ها پرسیدم.
گفتند: این کار از سنّت است(۳).
در این جا، عمّار بن ابی عمّار فقط همان روایت را نقل کرده است و به نام امام، نام دو مُرده ای که بر جنازه آن ها نماز خوانده شد و این که آیا میان آن زن و پسربچّه نسبتی بود یا نه؟ هیچ اشاره ای نمی کند. (۱) تاریخ الخمیس: ۲ / ۲۸۵.
(۲) سنن ابی داوود: ۲ / ۴۱۶ شماره ۳۱۹۳.
(۳) سنن نَسایی: ۴ / ۳۷۴ شماره ۱۹۷۶.

چکیده بحث و پژوهش

چکیده بحث و پژوهش
آن سان که ملاحظه شد، سندهای مختلف این روایت که امیر مؤمنان علی علیه السلام دخترش را به ازدواج عمر بن خطّاب درآورد، و روایات دیگری را ـ که مربوط به این بانوی بزرگوار اهل بیت علیهم السلام بود ـ ارائه کردیم و آن ها را مورد بررسی و دقّت نظر قرار دادیم، ولی در آن ها سندی نیافتیم که بتوان به آن احتجاج و استدلال نمود و بر آن تکیه کرد.
آن گاه به بررسی و تحقیق درباره متن این روایت ها پرداختیم و با دید ریزبین و دقیق، سخنان علمای اهل سنّت و گفتار آن ها را در این موضوع ملاحظه نمودیم. مشاهده کردیم که سخنان آنان رو در روی هم قرار گرفته و با هم تناقض دارند و یکدیگر را تکذیب می کنند.
از طرفی، از جهت دلالت روایت نیز معلوم شد که این داستان هیچ اصل و اساسی ندارد.
احتمالی که در این زمینه قوی به نظر می رسد این است که سازندگان این داستان، در پی ساختن فضیلتی برای عمر بن خطّاب بوده اند، چرا که وقتی متوجّه شدند که عمر بن خطّاب خود از راویان این حدیث نبوی است که حضرتش فرموده است:
«کلّ سبب و نسب منقطع یوم القیامهٔ إلاّ سببی ونسبی؛»
«هر نسب و خویشاوندی، در روز رستاخیز گسستنی است، مگر نسب و خویشاوندی من».
و این حدیث نشانگر فضیلت و منقبتی برای اهل بیت علیهم السلام، به خصوص برای امیر مؤمنان علی علیه السلام است، به طوری که بنا به گفته مَناوی، حتّی حاکم نیشابوری آن را در ردیف فضایل امیر مؤمنان علی علیه السلام آورده است(۱ ؛)از این رو، آن ها خواسته اند تا با ساختن داستان خواستگاری عمر از دختر امیر مؤمنان علی علیه السلام، این قضیّه را با این حدیث شریف، مرتبط

ساخته و بدين گونه، فضيلتى براى عمر بن خطّاب بتراشند.

شاهد بر آن چه گفتيم، اين است كه تعدادى از محدّثان بزرگ اهل سنّت، همين حديث را بى آن كه ذكرى از اين داستان آمده باشد، از عمر بن خطّاب نقل مى كنند، آن سان كه همين حديث را از افراد ديگرى نيز به همين گونه نقل كرده اند.

متّقى هندى اين حديث را از چند طريق نقل مى كند كه پيامبر خدا صلّى اللّه عليه وآله فرمود:

«كلّ سبب و نسب منقطع يوم القيامة إلاّ سببى ونسبى؛»

«هر نسب و خويشاوندى، در روز رستاخيز گسستنى است، مگر نسب و خويشاوندى من».

ولى در ذيل حديث مى نويسد:

اين حديث را خطيب بغدادى، حاكم، . . . از عمر ؛همچنين خطيب بغدادى از ابن عبّاس و مِسْوَر نقل كرده اند.

وى در ادامه مى گويد: ابن عساكر نيز از ابن عمر نقل كرده است كه پيامبر خدا صلّى اللّه عليه وآله فرمود:

«كل نسب وصهر ينقطع يوم القيامة إلاّ نسبى وصهرى؛»

«هر نسب و پيوند دامادى، در روز رستاخيز گسستنى است، مگر نسب و پيوند دامادى من»(۲).

ابن مغازلى در «مناقب الإمام على بن ابى طالب عليه السلام» اين حديث را نقل كرده است كه پيامبر خدا صلّى اللّه عليه وآله فرمود:

«كلّ سبب ونسب منقطع يوم القيامة؛ . . .»

«هر سبب و نسبى در روز رستاخيز گسستنى است . . .».

آن گاه اين حديث را با سلسله سند خود از سعيد بن جُبَير از ابن عبّاس از عمر نقل كرده است(۳).

نظير اين حديث، روايتى است كه در شأن فاطمه عليها السلام از پيامبر خدا صلّى اللّه عليه وآله نقل شده است كه حضرتش مى فرمايد:

«فاطمة بضعة منّى؛ . . .»

«فاطمه پاره تن من است . . .».

اين حديث از طريق عدّه اى از اصحاب، از رسول خدا صلّى اللّه عليه وآله در مواضع متعدّد روايت شده است.

زمانى كه برخى از مخالفان اهل بيت عليهم السلام دلالت هاى متعدّد و جنبه هاى متفاوت اين حديث متقن را ـ كه در كتاب هاى صحاح خودشان نقل شده است ـ مشاهده كردند، . . . از روى عمد، به ساختن قصّه خواستگارى امير مؤمنان على عليه السلام از دختر ابوجهل پرداختند و آن را به اين حديث ربط دادند . . .(۴).

بدين ترتيب، هر دو حديث . . . داستان خواستگارى است.

يكى خواستگارى عمر، از دختر امير مؤمنان على عليه السلام . . .

ديگرى خواستگارى على عليه السلام از دختر ابوجهل(!!).

خواستگارى عمر موجب خويشاوندى و دامادى با فاطمه زهرا عليها السلام بود و خواستگارى على عليه السلام موجب آزار و اذيّت او(!!).

خواستگارى عمر، به سبب سخنى بود كه از رسول خدا صلّى اللّه عليه وآله شنيده بود كه حضرتش فرمود:

«كلّ سبب و نسب منقطع يوم القيامة إلاّ سببى ونسبى؛»

«هر نسب و خويشاوندى، در روز رستاخيز گسستنى است، مگر نسب و خويشاوندى من . . .».

و خواستگارى حضرت على عليه السلام، به جهت مخالفت با رأى و خواست رسول خدا صلّى اللّه عليه وآله . . . تا جايى كه رسول خدا صلّى اللّه عليه وآله از حضرت على عليه السلام خواست تا دخترش را طلاق دهد(!!).

کوتاه سخن این که . . . با توجّه به پژوهشی که انجام شد، وضعیّت سندی این داستان معلوم شد . . .

راویان این داستان عبارتند از:

غلام عمر، قاضی ابن زبیر، قاتل عمّار یاسر و علمای درباری امویان؛

رجال سند آن عدّه ای دروغگو، جعل کننده و از نظر نقل حدیث، ضعیف و تدلیس گر هستند.

به احتمال زیاد آن چه موجب جعل این داستان شده است ;همان چیزی است که گفتیم . . . به خصوص که . . . برخی از راویان، در نقل هر دو ماجرا حضور دارند. (۱) فیض القدیر: ۵ / ۲۷.

(۲) کنز العمّال: ۱۱ / ۱۸۴ شماره ۳۱۹۱۱ و ۳۱۹۱۲.

(۳) مناقب الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام: ۱۳۳ و ۱۳۴.

(۴) رجوع کنید به رساله ای که پیرامون این موضوع نگاشته ایم.

یک پرسش

یک پرسش

اینک این پرسش مطرح می شود که با توجّه به آن چه بیان شد، آیا هیچ وجه احتمالی وجود ندارد که بتوان روایت های این داستان را ـ بر فرض قبول صحّت سند آن ها ـ بر آن حمل کرد ;به خصوص که این داستان در میان اهل سنّت مشهور است و روایاتی از طریق راویان شیعه ـ اگر چه به صورت شاذّ و واحد ـ پیرامون این قضیه نقل شده است؟ پاسخ

در پاسخ به این پرسش می گوییم: بی تردید روایات و گفتارهایی که در این مورد، بیان شده اند، حاوی مطالبی است که تصدیق آن ها به هیچ صورتی جایز و روا نیست.

به عنوان نمونه، به این روایتی که نقل کرده اند، توجّه کنید:

علی، امّ کلثوم را با پارچه ای به نزد عمر فرستاد تا عمر او را ببیند! و دستور داد تا امّ کلثوم را آماده سازند و او را زینت کنند! . . . و موارد دیگر.

پرواضح است که دلیل بطلان این ها روشن است.

نمونه دیگر، قضیّه وفات امّ کلثوم در زمان معاویه است . . . چرا که عدم اعتبار آن به واسطه حضور وی در واقعه کربلا و جایگاه آشکار وی در حوادث آن، محقّق می شود.

بنا بر این، آن زنی که همراه پسرش زید، در یک روز مُردند . . . و فلانی، یا فرد دیگری بر آن ها نماز گزارد . . . یکی از زن های عمر بوده است، خواه این که نامش امّ کلثوم بوده ـ که نام تعدادی از همسران او، یا کنیه آن ها امّ کلثوم بود(۱) ـ یا نامش امّ کلثوم نبوده است.

این احتمال را ـ بر فرض صحّت روایات آن ها و سندشان ـ روایت های ابو داوود، نَسایی و دیگران تأکید می کنند . . .

بدین ترتیب، هیچ سند یا مدرکی دالّ بر این گفته آن ها وجود ندارد که امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان علی علیه السلام، برای عمر، زید را به دنیا آورد . . . چرا که مستندی جز همین روایت ها ـ که بیان شد ـ وجود ندارد و وضعیّت آن ها معلوم گردید . . .

همین طور، هیچ مستندی بر این گفته نیز وجود ندارد که او دختری به دنیا آورد . . . علاوه بر این که خود محدّثانِ آن ها در اصل این خبر و نام آن دختر، اختلاف نظر دارند.

تأکید بر این مطلب، سخنان دانشمندان اسلام است که گفته اند: وقتی عمر مُرد، امّ کلثوم هنوز کوچک و نابالغ بود.

یکی از آن دانشمندان شیخ ابو محمّد نوبختی از پیشینیان امامیّه است.

وی در کتاب «الإمامه» خود می نویسد: امّ کلثوم، صغیر و نابالغ بود و عمر پیش از این که با او زفاف نماید، مُرد(۲).
همچنین شیخ ابو عبداللّه محمّد بن عبدالباقی زرقانی مالکی ـ درگذشته ۱۱۲۲ ـ(۳) . . . در گفتاری که پیرامون معنای قرابت پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه وآله دارد، به این نکته اشاره کرده است و می گوید:
منظور از قرابت و خویشاوندی، کسانی هستند که به جدّ نزدیک پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله، یعنی عبدالمطَّلِب منسوب می باشند ;چرا که حضرتش فرمود:
«من صنع إلی أحد من ولد عبدالمطَّلِب یداً فلم یکافئه بها فی الدنیا، فعلی مکافأته غداً إذا لقینی ;»
«هر کس به یکی از فرزندان عبدالمطَّلِب خوبی کند و کاری برای او انجام دهد و او پاداش وی را در دنیا ندهد، پاداش او فردای قیامت به هنگام دیدار من، بر عهده من است».
این روایت را طبرانی در «المعجم الأوسط» از عثمان نقل کرده است.
بنا بر این، کسانی که به افراد پیش از عبدالمطَّلِب منسوب هستند ;مانند فرزندان عبد مناف، یا کسانی که همسان با آن ها هستند، مانند فرزندان هاشم، برادر عبدالمطَّلِب، یا کسانی که به او منسوب هستند ;ولی وی را ندیده و با او همنشینی نداشتند، از قرابت و خویشاوندی او خارج می شوند.
به نظر می رسد که منظور، مردان و زنانی نیستند که با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله همنشین بوده و او را دیده اند ;بلکه منظور از قرابت و خویشاوندی، علی و فرزندان او، حسن، حسین و مُحَسِّن ـ به ضمّ میم، حاء مفتوحه و سین مکسوره مشدّده ـ و امّ کلثوم، همسر عمر بن خطّاب است.
البتّه عمر پیش از آن که امّ کلثوم به سنّ بلوغ برسد، مُرد و عون بن جعفر او را به همسری گرفت. او نیز مُرد، سپس به ازدواج برادر او، محمّد درآمد و محمّد نیز مُرد و عبداللّه ـ برادر آن دو ـ او را به همسری گرفت و امّ کلثوم نزد او مُرد و از هیچ یک از آن سه نفر، فرزندی نیاورد، جز محمّد که از وی دختری به دنیا آورد که در کوچکی مُرد. بدین ترتیب، امّ کلثوم هیچ نسل و فرزندی ندارد ;همان گونه که نگارنده کتاب در مقصد دوّم بیان کرده بود(۴).
از سوی دیگر و بر فرض ثبوت اصل ازدواج، گواه بر این مطلب، پافشاری خود عمر بر این امر است ;چرا که هدف او از این خواستگاری، تنها این بود که داماد پیامبر صلّی اللّه علیه وآله باشد و می گفت: دوست دارم یکی از خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله، در نزد من باشد.
وی در سخنان خود بر این نکته تأکید می کرد که من به جز انتساب به رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به دنبال چیز دیگری نیستم.
(۱) إفحام الأعداء والخصوم:
(۲) بحار الأنوار: ۴۲ / ۹۱.
(۳) شرح حال او در کتاب «سِلْکُ الدُرَر فی أعیان القرن الثانی عشر»: ۴ / ۳۲ آمده است.
(۴) شرح مواهب اللدنیّه: ۷ / ۹ و ۱۰ مبحث قرابهٔ النبی صلّی اللّه علیه وآله.

بخش چهارم: ازدواج امّ کلثوم با عمر در روایات امامیّه

حدیث یکم:

بخش چهارم ازدواج ام کلثوم با عمر در روایات امامیّه ازدواج امّ کلثوم با عمر در روایات امامیّه(۱)
در ضمن پرسشی که پیشتر مطرح کردیم، اشاره نمودیم که حکایت ازدواج عمر بن خطّاب با امّ کلثوم، در نزد اهل سنّت، مشهور

است و روایاتی حاکی از این ازدواج، در کتاب های دانشمندان شیعه نیز نقل شده است. ولی علی رغم شهرت این روایات نزد اهل سنّت و نقل برخی احادیث در منابع امامیّه، عدّه ای از بزرگان ما، اصل این روایت را انکار کرده اند، به گونه ای که اگر کسی به منابع شیعه مراجعه کند، این انکار را در آثار شیخ مفید، سیّد مرتضی و سیّد ناصر حسین فرزند نویسنده «عبقات الانوار» رحمهم اللّه و آثار افراد دیگری که در نقد و بررسی این موضوع، قلم به دست گرفته اند، خواهد دید.

ما در این جا به تأکید می گوییم که آن چه با سند معتبر از طریق راویان شیعه نقل شده اند، بیانگر همان است که در پاسخِ پرسش پیشین مطرح نمودیم. در این زمینه سخن نوبختی از دانشمندان شیعه و گفتار زرقانی از علمای اهل سنّت را نقل کردیم.

اینک روایاتی را که در این موضوع، در منابع شیعه و با سند معتبر نقل شده اند بیان می نماییم(۲):

حدیث یکم:

در روایتی آمده است: امام جعفر صادق علیه السلام در مورد ازدواج امّ کلثوم فرمود:

«إنّ ذلک فرج غُصِبناه؛»

«این ناموسی است که از ما غصب شده است». (۱) شایان یادآوری است که این بخش، در نوشتار نخستین نیامده بود و آن را بنا به درخواست برخی از دانشمندان و فضلا افزودیم، چرا که تحقیق و بررسی ما فقط بر روی روایات اهل سنّت متمرکز بود. امید است که با این اضافات، بحث تمام و کامل گردد و توضیحی برای پاسخی باشد که به اختصار بیان گردید.

(۲) البتّه در این موضوع، روایات دیگری هم در منابع امامیّه نقل شده است که پس از بررسی های دقیق، دریافتیم که از لحاظ سندی مخدوش و مردود می باشند.

حدیث دوّم:

حدیث دوّم:

در روایت دیگری آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود:

«لمّا خطب إلیه قال له أمیر المؤمنین علیه السلام: إنّها صبیّة.

قال: فلقی العبّاس فقال له: مالی؟ أبی بأس؟

قال: وما ذاک؟

قال: خطبت إلی ابن أخیک فردّنی، أما واللّه! لأعورنّ زمزم، ولا أدع لکم مکرمة إلاّ هدمتها، ولأُقیمنّ علیه شاهدَین بأنّه سرق، ولاقطعنّ یمینه.

فأتاه العبّاس وسأله أن یجعل الأمر إلیه. فجعله إلیه»(۱؛)

«آن گاه که عمر به خواستگاری آمد، امیر مؤمنان علی علیه السلام به او فرمود: او دختربچّه است.

پس از آن، عمر، عبّاس را دید و به او گفت: چه شده؟ آیا من عیبی دارم؟

عبّاس گفت: چرا می پرسی؟

عمر گفت: از پسر برادرت، دخترش را خواستگاری کردم، او مرا رد کرد. به خدا سوگند! چشمه زمزم را پُر خواهم کرد، همه کرامت های شما را نابود خواهم ساخت و دو شاهد علیه علی اقامه می کنم که او دزدی کرده است و دستش را قطع خواهم کرد.

عبّاس به نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد و او را از سخنان عمر آگاه کرد و از او خواست تا این موضوع را به او بسپارد، امام علیه السلام نیز پذیرفت». (۱) الکافی: ۵ / ۳۴۶ حدیث ۱ و ۲.

حدیث سوّم:

حدیث سوّم:

در روایت دیگری که از سلیمان بن خالد و دیگران نقل شده، این گونه آمده است:

سلیمان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره زنی که شوهرش مرده، پرسیدم که کجا عِدّه(۱) نگه دارد؟ آیا در خانه شوهرش عِدّه نگه دارد، یا هر جا که بخواهد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، هر جا که بخواهد می تواند عِدّه اش را نگه دارد.

آن گاه حضرتش فرمود:

«إنّ علیّاً علیه السلام لمّا مات عمر أتی امّ کلثوم فأخذ بیدها، فانطلق بها إلی بیته»(۲;)

«هنگامی که عمر مُرد، علی علیه السلام به نزد امّ کلثوم آمد، دست او را گرفت و به خانه خویش برد».

با همه این تفاصیل، بر فرض پذیرش این روایات، می گوییم: طرفِ مقابلِ ما، نمی تواند به این روایات احتجاج کند و ما را به پذیرش موضوعی در این زمینه ملزم سازد، زیرا نهایت مطلبی که از این روایات استفاده می شود، این است که پس از ارعاب و وعده های تهدیدآمیز عمر، عقدِ ازدواجی صورت گرفت و پس از این تهدیدها بود که امّ کلثوم به خانه عمر منتقل شد و آن گاه که عمر کشته شد، امام علیه السلام به نزد امّ کلثوم آمد، دست او را گرفت و به خانه خویش برد.

از طرفی، شاید همین عبارت از حدیث که حضرتش فرمود:

«علی علیه السلام دست او را گرفت و به خانه خویش برد;»

شاهدی باشد بر آن چه که عدّه ای از دانشمندان بدان تصریح کرده اند ;مبنی بر این که عمر پیش از رسیدن امّ کلثوم به سنّ بلوغ، از دنیا رفت.

از این رو، این خواستگاری و ازدواج تحمیلی و تهدیدآمیز، چه فضیلتی را برای عمر پدید می آورد؟ و چنین خواستگاری و ازدواجی، چه نقص و عیبی را بر امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام وارد می سازد؟

آیا چنین ازدواجی می تواند دلیلی بر صمیمیّت و دوستی طرفین باشد؟!

وقتی عمر برای غصب و به دست آوردن این دختر، امیر مؤمنان علی علیه السلام را بدان گونه که در روایت آمده است، تهدید می کند ;پس تهدیدهای او برای غصب خلافت چگونه بوده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام و پیروانش را سرانجام ناگزیر به سکوت کرده و به بیعت اجباری ناچار ساخته است؟!

بلکه می توان گفت که این غصب، به منظور از بین بردن آثار آن غصب، بود.

آری، همین شیوه را حَجّاج بن یوسف ثَقَفی از عمر آموخت.

به این نقل تاریخی توجّه کنید:

محمّد بن ادریس شافعی (متوفّای ۲۰۴) می گوید: هنگامی که حَجّاج بن یوسف با دختر عبداللّه بن جعفر ازدواج کرد، خالد بن یزید بن معاویه به عبدالملک بن مروان گفت: تو حَجّاج را واگذاشتی تا با دختر عبداللّه بن جعفر ازدواج کند؟

او گفت: آری، این کار چه عیبی دارد؟

خالد گفت: به خدا سوگند! این بدترین عیب است.

عبدالملک گفت: چه طور؟

خالد گفت: به خدا سوگند! ای امیر مؤمنان! از وقتی که من با رمله دختر زبیر، ازدواج کردم، دشمنی ها و عداوت هایی که نسبت به زبیر در قلب من بود، از بین رفت.

خالد در ادامه می گوید: گویا عبدالملک خواب بود و من با گفتن این سخن، بیدارش کردم. پس از آن نامه ای به حَجّاج نوشت و او را به طلاق دختر عبداللّه واداشت. حَجّاج نیز او را طلاق داد(۳). (۱) عـدّه: مدّت زمانی (چهار ماه و ده روز) که زن پس از فوت شوهرش بایستی از ازدواج خودداری نماید.

(۲) الکافی: ۶ / ۱۱۵ و ۱۱۶ حدیث ۲، این خبر به جهت اشتمال بر حکم مزبور، در کتاب های فقهی نیز مطرح شده است.

(۳) مختصر تاریخ دمشق: ۶ / ۲۰۵.

سخن پایانی درباره ازدواج امّ کلثوم

سخن پایانی درباره ازدواج امّ کلثوم

با توجّه به پژوهشی که انجام شد، اینک این پرسش مطرح است که سرانجام، امّ کلثوم با چه کسی ازدواج کرد؟

در پاسخ به این پرسش می گوییم:

پیشتر، از سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام معلوم شد که آن حضرت دخترانش را برای پسران برادرش جعفر نگه داشته بود. بلکه این کار به امر رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله صورت پذیرفته بود. به این صورت که روزی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله به فرزندان علی و جعفر علیهما السلام نگاه کرد و فرمود:

«بناتنا لبنینا وبنونا لبناتنا؛»

«دختران ما، برای پسران ما و پسران ما، برای دختران ما هستند»(۱).

امّا در خصوص امّ کلثوم در روایتی چنین آمده است:

عمر از علی، دخترش امّ کلثوم را خواستگاری کرد. علی کوچک بودن او را یادآور شد و گفت: او را برای پسر برادرم ـ یعنی جعفر ـ تربیت کرده ام . . .(۲).

چنانچه در این روایت ملاحظه می شود، حضرت تعیین نکرده که کدام یک از پسران جعفر مورد نظرش بوده است . . . ولی می دانیم که منظور آن حضرت یا عون بوده است، یا محمّد ؛چرا که ـ همان گونه پیشتر گفتیم ـ امیر مؤمنان علی علیه السلام دخترش زینب علیها السلام را به همسری عبداللّه ـ که از همه برادرانش بزرگتر بود ـ درآورده بود.

در میان علمای اهل سنّت ـ که بحث پیرامون روایات و گفتار آن هاست ـ اختلاف نظری نیست که عون در جنگ شوشتر، در زمان عمر، کشته شد، که بر حسب روایات مذکور ـ بر فرض صحّت آن ها ـ امّ کلثوم در این زمان در عقد عمر بود.

ولی در مورد محمّد، ابن حجر این گونه اظهار نظر می کند:

ابو عمرو از واقدی نقل کرده است که کنیه محمّد، ابوالقاسم بود. او بعد از عمر، با امّ کلثوم دختر علی، ازدواج کرد.

وی در ادامه می گوید: محمّد در جنگ شوشتر شهید شد.

گفته شده است: محمّد، تا زمان علی زنده بود و در رکاب حضرتش در جنگ صفّین حضور داشت.

دارقُطْنی در کتاب «الإخوه» می نویسد:

گفته می شود: محمّد، در جنگ صفّین کشته شد. در این جنگ او با عبیداللّه بن عمر بن خطّاب درگیر شد و هر یک، دیگری را از پای درآورد.

مرزبانی نیز در این زمینه در «معجم الشعراء» می نویسد:

محمّد، همراه با محمّد بن ابی بکر در مصر بود، زمانی که محمّد بن ابی بکر کشته شد، محمّد مخفی شد. شخصی از قوم «عَکْ» و قبیله «غافق» او را راهنمایی کرد و محمّد بن جعفر، به سوی فلسطین فرار کرد. در آن جا نزد یکی از دایی های خود از قبیله خَثْعَم

رفت. او، محمّد را از شرّ معاویه باز داشت. محمّد نیز در این زمینه شعری سرود.

وی در ادامه می نویسد: این مطلب ثابت شده است و گفتار واقدی را که می گوید: او در جنگ شوشتر به شهادت رسید، رد می کند(۳).

بنا بر این، فردی که پس از مرگ عمر ـ بنا بر فرض مذکور ـ با امّ کلثوم ازدواج کرد، محمّد بن جعفر است و آن سان که گذشت، ابن عبدالبرّ بر این مطلب تصریح کرده است.

در مورد عبداللّه نیز باید دانست که امکان دارد او پس از مرگ همسرش زینب علیها السلام و پس از مرگ شوهر امّ کلثوم، با او ازدواج کرده باشد، چرا که طبق قول ابن عبدالبرّ، عبداللّه تا سال ۸۰ زنده بود و نود سال زندگی کرد(۴). (۱) من لا یحضره الفقیه: ۳ / ۲۴۹ حدیث ۱۱۸۴.

(۲) ذخائر العقبی: ۲۸۸، کنز العمّال: ۱۳ / ۲۶۹ شماره ۳۷۵۸۶.

(۳) الإصابه: ۶ / ۷.

(۴) الإستیعاب: ۳ / ۱۷.

چکیده کتاب

چکیده کتاب

. . . سخن از ازدواج امّ کلثوم با عمر بود. این حکایت از مشهورترین کتاب های اهل سنّت آورده شد و در این پژوهش، پرده از پنهان ترین زوایای آن برداشته شد و با ژرف نگری و دقّت تمام، سندها و چگونگی دلالت آن ها و راویان و اهداف آن ها مورد بررسی قرار گرفت. واقعیّت امر توضیح داده شد و گفت و گوها و مجادله ها به پایان رسید.

. . . با فرض این که حضرت زهرا علیها السلام دختری به نام امّ کلثوم داشته باشد و اگر قائل شویم که ازدواج در شرع مقدّس، فقط به صرف اجرای عقد نکاح، مصداقیّت پیدا می کند؛

بنا بر صحّت معدود روایاتی که در کتاب «کافی» آمده است، می توان این گونه نتیجه گیری کرد:

عمر از امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان علی علیه السلام، خواستگاری کرد و آن حضرت کوچکی این دختر و این که او نامزد پسرعموی خود می باشد را عذر آورد. پس از رفت و آمدهای مکرّر عمر، سرانجام با تهدید امیر مؤمنان علی علیه السلام و ارعاب بنی هاشم، آن حضرت امر این دختر را به نظر عمویش عبّاس موکول کرد و این ازدواج به معنای تحقّق صرفِ عقد و با کمال بی میلی و اکراه واقع شد.

از این رو، به مجرّد مرگ عمر، حضرت علی علیه السلام دخترش را به خانه خود برگرداند.

بنا بر این، تمام آن چه در کتب اهل سنّت روایت شده است: از آرایش کردن آن دختر و فرستادن او نزد عمر به بهانه ارائه قطعه پارچه، تا خبر وفات این دختر همزمان با مرگ فرزندش از عمر، همه و همه از نظر علمی، بی اساس و بی پایه می باشند.

بنا بر این، برای سرپوش گذاری بر رفتارهایی که از عمر نسبت به اهل بیت علیهم السلام در زمان حضرت زهرا علیها السلام سرد زده است و برای ادّعای وجود صفا و صمیمیّت بین امیر مؤمنان علی علیه السلام و عمر، نمی توان به چنین داستانی استدلال و استناد کرد . . .

کتاب نامه

کتاب نامه

کتاب نامه

حرف «الف»

۱. احیاء علوم الدین: ابو حامد غزالی، دار المعرفه، بیروت، لبنان.

۲. الإستیعاب: ابن عبدالبرّ، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۵.

۳. أُسد الغابه: ابن اثیر، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان.

۴. الإصابه: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۵.

۵. إفحام الأعداء والخصوم: علاّمه سید ناصر حسین موسوی هندی، مکتبه نینوا جدید.

۶. الأنساب: سمعانی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۰۸. حرف «ب»

۷. بحار الأنوار: محمّد باقر مجلسی، دار الإحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ سوّم، سال ۱۴۰۳. حرف «ت»

۸. تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۷.

۹. تاریخ الخمیس: دیاربکری، دار صادر، بیروت، لبنان.

۱۰. تاریخ الطبری: طبری، از منشورات کتابفروشی ارومیّه، قم، ایران.

۱۱. تذکرة الخواص: سبط بن جَوزی، مؤسّسه اهل البیت علیهم السلام، بیروت، لبنان، سال ۱۴۰۱.

۱۲. تقریب التهذیب: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوّم، سال ۱۴۱۵.

۱۳. تلخیص المستدرک: ذهبی، دار المعرفه، بیروت، لبنان.

۱۴. تهذیب الأسماء واللغات: نَوَوی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۶.

۱۵. تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۵. حرف «ح»

۱۶. حسن المحاضره: سیوطی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۸.

۱۷. حلیة الاولیاء: ابو نعیم اصفهانی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۸. حرف «ذ»

۱۸. ذخائر العقبی: محبّ الدین طبری، مکتبة الصحابه، جدّه، الشرقیّه، مکتبة التابعین، قاهره، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۵.

۱۹. الذرّیة الطاهره: محمّد بن احمد انصاری رازی دولابی، تحقیق سیّد محمّد جواد حسینی جلالی، مؤسّسه نشر اسلامی، قم، ایران، سال ۱۴۰۷. حرف «س»

۲۰. سِلْکُ الدُرَر فی أعیان القرن الثانی عشر: مرادی، مکتبة المثنی، بغداد، عراق.

۲۱. سنن ابی داود: ابی داود، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۶.

۲۲. السنن الکبری: بیهقی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.

۲۳. سنن النسائی: نسائی، با شرح سیوطی و حاشیه سِنْدی، دار المعرفه، بیروت، لبنان، چاپ سوّم، سال ۱۴۱۴. حرف «ش»

۲۴. شرح المواهب اللدنیّه: قسطلانی، دار المعرفه، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۴. حرف «ض»

۲۵. الضعفاء الکبیر: عُقَیلی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان. حرف «ط»

۲۶. طبقات الحفّاظ: سیوطی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.

۲۷. الطبقات الکبری: ابن سعد، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۸. حرف «غ»

۲۸. غایة النهایه فی طبقات القراء: جَزَری شافعی، مکتبة خانجی، مصر، سال ۱۳۵۱. حرف «ف»

۲۹. فیض القدیر: مَناوی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۵. حرف «ک»

۳۰. الکاشف: ذهبی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۸.

۳۱. الکافی: محمّد بن یعقوب کلینی، دار صعب، دار التعارف، بیروت، لبنان، چاپ سوّم، سال ۱۴۰۱.
۳۲. الکامل: ابن اثیر، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۳۹۹.
۳۳. الکامل فی ضعفاء الرجال: ابن عَدی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۸.
۳۴. کتاب المجروحین: ابن حِبّان، دار المعرفه، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۲.
۳۵. کنز العُمّال: متّقی هندی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۹. حرف «ل»
۳۶. لسان العرب: ابن منظور افریقی، بیروت، لبنان. حرف «م»
۳۷. مجلّة تراثُنا: مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، قم، ایران.
۳۸. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: هیثمی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۲.
۳۹. مختصر تاریخ دمشق: ابن منظور، دار الفکر، سوریه، دمشق، چاپ اوّل، سال ۱۴۰۴.
۴۰. مرآة الجنان: یافعی، دار الکتب الإسلامیّه، قاهره، مصر، چاپ دوّم، سال ۱۴۱۳.
۴۱. المستدرک: حاکم نیشابوری، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۱.
۴۲. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ سوّم، سال ۱۴۱۵.
۴۳. المعارف: ابن قُتَیْبَه، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۰۷.
۴۴. معرفة الصحابه: ابو نعیم اصفهانی، بیروت، لبنان.
۴۵. المغنی فی الضعفاء: ذهبی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۸.
۴۶. المناقب: ابن مغازلی، دار الأضواء، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۲۱۴.
۴۷. من لا یحضره الفقیه: شیخ صدوق، دار صعب، دار التعارف، بیروت، لبنان، سال ۱۴۰۱.
۴۸. میزان الإعتدال: ذهبی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۶. حرف «و»
۴۹. وسائل الشیعه: شیخ حرّ عاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ پنجم، سال ۱۴۰۳.

Abstract

Abstract

The subject of the speech is the marriage between © Umar and Umm-a Kulthoum. The story has been narrated from the most well-known Sunnite books. In this research the hidden aspects of the story and its chains of narrators, their goals, and the way of denotation of each narration have all were carefully studied in depth, the reality of the .matter was described, and debates and arguments finished

If we suppose that Hazrat Fatimah (peace be upon her) has a daughter named Umm-a Kulthoum and believe that marriage in Islam takes place just when marriage formula is .read. So considering the small number of hadiths mentioned in al-Kafi, it is concluded that Umar proposed Umm-a Kulthoum, the daughter of Imam Ali. The Imam turned down© e.إs fiancوhis proposal and excused that she was a little girl and that she was her cousin After

s numerous frequentations, his final threats against the Commander of theوgg© Umar faithful, Ali (peace be upon him) and Bani Hashim, the Imam left that affair to © Abbas, .his uncle. So the marriage took place unwillingly and reluctantly

s death, Imam Ali returned his daughter to his house. Therefore, whatوSo upon © Umar s dressing up and sending her to ©وhas been narrated in the Sunnite books from the girl Umar in excuse of presenting a piece of cloth to her death news simultaneously with the death of her child whose father was

.Umar are all baseless and unreal issues©

Consequently, in order to cover up the (unacceptable) behaviors shown by © Umar towards Ahl al-Bayt (peace be upon them) at the time of Hazrat Fatimah (peace be upon her) and olso to claim that there existed sincerity and cordiality between Imam Ali (peace .be upon him) and him this story cannot be reasoned and relied on

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی

ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹